کلام الملوک ملوک الکلام

لله الحمد والمنة که درین ایام فرخنده فرجام نضارت انضمام کلام بلاغت نظام فصاحت التیام یعنی رقعات پند آمیز موعظت خیز خزینهٔ آیین خسروی گنجینهٔ خوش تدبیری المسمی

رقعات عالمگیری

ریختهٔ کلک جواهر سلک سابق شاهنشاه هندوستان بدهٔ دودمان گورگان نامی فرزندان امیر تیمور صاحبقران مؤید اعجاز طرازی جهان پناه حضرت اورنگ زیب عالمگیر غازی

در مطبع منشی نول کشور کانپور باهتمام بهگون دیال اسسٹنٹ طبع گردید

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

رقعات عالمگیری

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور بطبع زرین مطبوع جهانیان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای پادشاهی که سلطنتش مصون از زوال و انتقال ست و پس از املای ستایش جهان پناهی که حلقهٔ بندگیش زینت گوش سرتاسر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال بر رای مهر انجلای دانشوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم به رقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که مؤلف از رقائم کرائم پادشاه دادگستر عدل پرور ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه هندوستان ست انار الله برهانه بهمین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از پادشاه زادهٔ کلان سلطان محمد معظم الملقب بشاه عالم بهادر ست و در بعض سلطان محمد اعظم شاه بهادر پادشاهزاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصة القاب سلطان محمد اعظم شاه بهادر ست و برادر نامهربان عبارت ست از داراشکوه برادر کلان آنحضرت و فرزند زادهٔ عزیز و فرزندزادهٔ بهادر اراده است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر همین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزند زادهٔ عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمدة الملک مدار المهام و آن فدوی از اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب

امیرالامرا سرفرازی یافته و خان فیروزجنگ اینجا غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ و نصرت جنگ
اختصار القاب و الفقار خان بهادر نصرت جنگ و میر بخشی ایماست از میرزا صدرالدین محمد خان
صفوی و میرآتش از تربیت خان و حمید فقط اقتصار باسم حمیدالدین خان بهادر شروع و مقصد از رقعات
موسوم باشاهزاده کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه همین که خلافت فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم اعلیحضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و
خراسان و هرات ملک قدیم موروثی توجه مفرط داشتند و مکرر افواج بادشاهی بسرکردگی مراد بخش بانصو
فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد
و باستمالت اهالی و اکابر آن دیار نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و زر ضایع
ازینجاست که گفته اند از پسر ناخلف دختر بهتر نظر باین توجیه که ع اگر پدر نتواند پسر تمام کند + این فانی
را آرزو باقی ست تدبیرش غیر ازینکه نبیره آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته باین سمت
بفرستیم دیگر از ما چه می آید با وجود تاکیدات حضور شما قندهار را نگرفتید تا باین مهم چه رسد ظاهر کار شما
عارف بخود بر عارفت این نمودی بود خود آفتاب سر کوه است بدست آمد چه دنیا و چه شما فکر خود کنید
درآنجا پشیمان چه رو خواهید نمود و درآنجا بحضرت حق سبحانه تعالی و حضرت اعلی رقعه فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از عرض بعضی ظاهر شد که امسال نوروز بطور اهل
ایران تکلف کرده اند لفضل الهی عقاید خود درست دارند این بدعت تازه از که آموخته اند ظاهر آن
عرب که خود را سید میگویانند ع بدنام کننده نکونامی چند + تعلیم کرده باشد بهر حال چون این روز
از اعیاد مجوس ست و باعتقاد کفار هنوز روز جلوس بکرماجیت لعین و مبدا تاریخ هند بعد ازین نباید چنین جهل
بفعل گرایید گفته گفته من شیشم بسیار گو + از شما یک تن نشد اسرار جو استغفر الله ربی من کل ذنب
واتوب الیه رقعه همین تو سلطنت به اضافه پیچ پیچ این کیش ظاهر بسیار دوست میدارد و عرض انسی که نوشته بودند

بمطالعه آمد بیشی مراتب غم و بزرگ امکان ندارد دو طرفه تر اینکه آن فرزند خبر خانه خود ندارند خبر پرداخت ایلچی از کجا یا فتند
بهر حال سع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است و بپاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد رقعه ۴
همین پور خلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه می نمایند و نوکران بیش مواجب نگاه میدارند ظاهرا مقصد
تند مهارداشته با خدا توفیق رفیق سازد والا ما استدعای آمدن دار السلطنت لاهور که در ضیوالا کرده اند موجب آن معلوم نشد
پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هندو مشیر را از نوکری برطرف نموده ع از ماست هر چه بر ماست باقی
رقعه ۵ همین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کردید ما در ایام بادشاه زادگی
با امرا همچو سلوک میکردیم که همه راضی بودید و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف ما میکردند بل با صف و
اقتدار برادر ناصربان بعضیها ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه باشاره برادر نامهربان
حرکات ناملایم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند تا زیانه اغماض و تحمل متنبه شده از سر
انصاف اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش سرداری و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت
مرتسم گشت و کارها دست بسته بزور بازو و این مور ضعیف صورت گرفت شما مثل فتح الله خانی را
رنجیده خاطر کردید همچو سپاهی جگردار همه کاره را که یکا رعمده شما می آید شکسته دل نمودید فرد گر صد هزار
لعل و گهر دهید به چه سود دل را شکسته نه که گوهر شکسته مضی ما مضی اگر حالا هم دلجوئی کنید بهتر و برای اصلاح
کار مفید تر است بیت نصیحت کنمت بشنو و بهانه مگیر که هر چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر بیشتر هرچه رضا
والسلام علی من اتبع الهدی رقعه ۶ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظ الله تعالی و سلم از نوشته عزیزی معلوم
شد که چیره زعفرانی بر سر و جامه پلوانی در بر دیوان نشسته بودند شریعت چهل و شش نازم باین ریش
و فش رقعه ۷ همین پور خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه بر زبان او حواله
شده ابلاغ نماید از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم و بر سر این عاصی پر معاصی چه خواهد گذشت حالا
از همه مر خص میشوم و همه را بخدای سپارم فرزندان مدار کامگار را باید که تخالف نکنند و تجویز کشت و خون خلق

[illegible]

که بندگان خدا بند نشوند انچه بنظر می آید طرفه هنگامه برپا شد نیست ایزد مقلب القلوب توفیق خدمات
خلق ادرکه ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد بنام بادشاهزاده
محمد اعظم شاه بهادر رقعه ۸ - فرزند عالیجاه اسپ راهوار که این مرتبه برای آنها فرستاده انداز سواری
آن خیلی خوش شدیم و یاد از عمخوار سیاه پدر پیر از آن فرزند جوان بخت میدهد از کمال تحفظ بجو شتر نام موسوم
کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه
تا که فهرست آن بقید رنگ و نسل و سال آخته بیگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ فرزند عالیجاه
داشتی انبه آن فرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام آنها گمنام استدعا نموده اند چون آن فرزند
جودت طبع دارند رو از تکلیف پدر پیر چرا می شوند بهر حال سدهارس و رسابالس نامیده شد
رقعه ۱۰ - فرزند عالیجاه مزه کهچری برای شما در زمستان یاد می آید الحق که قبولی اسلام خان با
نمیرسید میخواستم که سلیمان بمبانیز از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان وی کسی مهارت
این فن داشته باشد طلبیده آید والا خوشا روز که بیابید و بخورید بخورانید بیت خوشا وقتی و خرم
روزگاری + که یاری برخورد از وصل یاری + بیت هوس را زسرم یکسر موزفت + سیاهی زمو رفت و
از رو نرفت + رقعه ۱۱ - فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزندزاده بهادر خوب آمد و کار دوستش ترقی روز به دارد
حالا از تربیت والا جاه غافل نباید بود صوبه مالوه در صورت اقبال مهم سپیتی و تنبیه جانان فرزندزاده
بهادر بحال خواهد ماند فرمان بهادر رشد که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگه کچهواهه همراه عمده دارد و توپخانه
وغیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار از روی نیک ادعیه راه راست
باسلام آباد عرف متهرا برسد رقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه من علی حضرت میفرمودند که تنها کار
بیکار است انسان اگر بامور عقبی نتواند پرداخت ساختگی کار های دنیا چه بد است که الدنیا مزرعة الآخرة
واقعشده خود دیده به نفس نفیس چهار گهری آخر شب از خوابگاه برآمده بابشار توفیق وضو کرده

باوراد و وظائف می پرداختند و مثل از صبح صادق بعد بانگ صلوة با جماعت فضلا نماز صبح ادا
کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و درشنیان را بسعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد برآمدن جهانگیری
دیوان عام میفرمودند و دران مجلس جمیع منصبداران جز وکل بار یافته دیوان اعلی و میر بخشی تجویز اهل
خدمات و حقائق حسن تردد و جانفشانی ناظمان فوجداران امینان وکروریان صوبجات بعرض
رسانیده دامن امید هرکدام بانجاح مرام پرداخته دلگیری دیگران مینمودند و بعد ملاحظه معتاد
اسپان و فیلان خاصه یک پاس و دو گهڑی روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص رونق می بخشیدند
و دران مقام بخشیان عظام احوال سرفرازان منصب بعرض نموده حکم عرض مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند
و انتخاب وقائع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فرخوار هر مقدمه صدور احکام و فرامین را حکم ناطق میگرفتند
تا قریب دو پهر این معاملات در پیش می بود من بعد به غیبت طعام خاصه که تاکیداً از وجه حلال مرتب میشد
متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت دو داد گستری بقدر سد رمق نوشجان فرموده وجزاکل
و شرب بلیغه خوران و راتبه داران که اکثری از علما و فضلا و طلبه علم و مساکین و غربا و یتیمان و
بیکسان و بیماران بودند و بسیاری را از آنها نظر کیمیا اثر و قدرشناس میداشتند استفسار نموده
در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی باول بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهڑی
از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر اوراد و
تسبیح در دست در تسبیح آمده می نشستند دیوان اعلی در آنجا حاضر شده بعرض معروض مطالب
ملکی پرداخته اکثر کاغذها به تخط انور میرسانیده و چهار گهڑی روز مانده باز دیوان عام میفرمودند درین
وقت بخشی دیوان تن نو سرفرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بغور
تمام تفتیش احوال حسب و نسب هر یک و کاردانی هرکدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم
میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در جلوتکده خاص تشریف میبردند و در آنجا

ملا اوراد و دعا جو ہر روز پڑھا کرتے ہیں پڑھا کرتے تھے ۱۲ وقت معین مشغول ہوتے تھے ۱۲ [illegible] فضلا فاضل کی جمع ... [illegible] ۱۲ دیوان عام وہ مکان جہاں ہر ایک شخص کو جانے کی اجازت ... [illegible] ۱۲

[illegible]

مورخان شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصهٔ جهان حاضر شدند
اندرون پردهٔ نسوان و بیرون آن که در هر یک موافق رغبت طبع اشرف و اعلی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان
و عجائب و غرائب دیار و امصار بعرض میرسانیدند خامهٔ آنحضرت تا انتصاف اللیل وقت شبا روزی خود را
باین قسم تقسیم فرموده داد زندگانی و فرماندهی میدادند چون شفقت پدری در حق آن فرزند قلبی است قلمی نموده
در نوشتن و اطلاع دادن هر آنچه خوب باشد و بر آن فرزند آنچه زیبنده بود بی اختیاریم در هر وقت آنچه میباید
بر زبان قلم او هم معاف دارند رقعهٔ ۱۳ - فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالیٰ و سلّم ظاهرا در سنهٔ آینده جلد
و تند میرفتند چنانچه سید سلیمان بردار ایشان زیاد در افتاد و زندگی را جواب داد و بدل حضور بجستجو طریق
سواری بدیده اند چرا خلاف شان پسندیده اند قدر آهسته خرام بلکه مخرام + زیر قدمت هزار جان است
رقعهٔ ۱۴ - فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالیٰ و سلّم حسن بیگ دیوان سرکار کوره از جهت علت خاطر افضل
اجل معزول نشده رعایای آنجا داد و بیداد از دو سه سنگ بیش نیست میگویند ع اگر تو می نرسی داد و روز
دادی هست محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و شما می نویسند چرا اعمال حق دانسته احوال سکنهٔ آنجا و
والاجاه اگر تغییر خواهد شد و عوض نخواهد یافت رقعهٔ ۱۵ - فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی اولیگ
دیوان خالصهٔ آن فرزند کارها بخوبی سر انجام میدهد غنیمت است اضافهٔ منصب خطاب خانی اگر نوشته باشد و آید
آدم خوب مثل طالع سعید است نیست آنچه جستجو کم دیدیم و بسیار نیست + نیست چیز انسان از زمین
عالم که بسیار تر نیست + روزی سعد الله خان مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تا دیر دست بدعا بر داشته
بود یکی از ندما گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر دیانت
و امانت و خلقت انسانی جبلی ست هر که حق تعالی کرامت کرده باشد اما همت و انصاف آقا از بندهٔ خلقی
هست که نوکر را مرفه الحال و از وجه معاش مقدار الحال فارغ البال ندارد تا ضروریات عالم التعلق خلل انداز اعتقاد
او نشود ع که مزدور خوشدل کند کار بیش رقعهٔ ۱۶ - فرزند عالیجاه برادر انصر جنگ تماس ما هی مراتب بوده اند اگر چه

ضابطہ نیست کہ کمتر از شش ہزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار دست بستہ از دست فبر آمدہ و پاس خاطر
آن فرزند علاوہ آن لہذا دادیم از ہمان ماہی مراتب کہ از انجا آوردہ یکی بگیرد و شکر این موہبت عظمی کہ
مافوق مرتبہ و ست بجا آرد رقعہ ۱۷ - فرزند عالیجاہ میرخان متصدی محال الاحصہ سپاہ آنفرزند پرگنہ
سکر را وا گذاشت نمودہ عوض آن محال دیگر میخواہد در حضور قلت تنخواہ و کثرت طلبداران ست آنجا
گوشت و استخوان ہیچ نبود برابر قیمت یا ضمہ عوض یافتن ممکن نیست بنویسند کہ توفیر محال دیگر برآوردہ
انہما نجا بدہد رقعہ ۱۸ - فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظ اللہ تعالی وسلم از وقایع صوبہ مالوہ بعرض رسید
کہ بہار سنگھ بوندیلہ باطن کہ از کمال نخوت و پندار بایہ شور و فساد شدہ مصدر ہنگامہ آرائی بود از دست
ملوک چند بیشہ ست دیوان آنفرزند ارجمند اقبال پیوند کشتہ شد چہ بنم واصل گشت الحمد للہ علی کل
حال ہیبت شاہی آوبان حسانت شوم + انچہ احسان ست ثوابنت شوم + فی الحقیقت ظہور این فتح
فیض تربیت آنفرزند ست کہ نوکر انہا دل دادہ سرگرم کارہا عمدہ بادشاہی میکند باین تقریب کہ تہنیت خالی
سر زبان نباید بالا مروارید قیمتی پنجاہ ہزار روپیہ برای آنفرزند مرحمت نمودیم چون این ہندو ہمان شل
راستا آوردہ کہ گویا گنجشک محمد مردانہ با ورآوردہ او را بمنصب پانصدی ذات و صد سوار و خطاب رائی
و خلعت و شمشیر و اسپ سر بلند بخشیدیم آنفرزند ہم رعایتی در خور کہ موجب بیاز او مر لائق انعام
تواند بود الہتہ ... گرامی پیر حسن خدوا
نتیجہ افزاید رقعہ ۱۹ - فرزند عالیجاہ ... از تعین حیات خان بالی تغیر کردن برادر زادہ او
دل انجا نمودہ دادن تفویشہ در رایت ست ... ست قوم بالی در صوبہ گجرات از مدتہا موفور واسم و ہم سپاہگر
دارند فوجدار انہا صوبہ عجیز از ایشان نباید بگران ادن ورا تعقل ست سور ... جایست کہ مثل حسن علی خان پسر
آلہ وردیخان و صف شکن خان چند سپہ ... فوجدار انجا بودند تا از عہدہ بندوبست آنجا بر آیند
اگر متصدیان آنفرزند نوشتہ مثل شجاعت خان ہمراہ روند خوب ست والا این صوبہ گجرات خدا نخواستہ

اگر سررشته عمل بکد و جابه بهم خورد تدارک آن بطول خواهد کشید بشیر مختار اند بیت من نگویم که این مکن
آن کن مصلحت بین و کار آسان کن + العاقبة بالعافیة رقعه ۲۰ - فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان
معلوم شد که شاهراه از بهادرپور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافران
بغارت میبرند و مترددین بانیست نمی توانند آمد و رفت نمود هرگاه در قرب لشکر او شما اینحال بوده باشد وای
بر حال طرق دور دست و معلوم میشود که متعهدیان اخبار معتبر بآن فرزند نمی رسانند از انجا که غفلت و بی پروائی
خلاف طریق ریاست و جهانبانی ست کاتیان جا بهمه بتهدید یقین نمایند و عمله و فعله مستی این را بسزا رسانند و فوجی
مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند تا تنگ بد عملی تا
گوارا توان کرد بیت من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بیخبر در هرچه باشی زود باش
والدعا رقعه ۲۱ - فرزند ارجمند عالیجاه آنجوره حبیبی خوش طعم تماشکی اکنون با وجود تلاش هم نمیرسد بطریق
پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی کیجکاره نیز منظور گذشت برای آن فرزند ارجمند فرستادیم شکرانه
عطیه بجا آرند و در ارسال آلی نیه تلافی مافات کوشند رقعه ۲۲ - فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بصحبت شیخ
عبداللطیف قدس سره الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات کهکون برای
مصارف خانقاه مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان حقائق ترجمان راندند بیت شاه ما را ده دهد منت نهد
رازق ما رزق بی منت دهد گفتیم همچنین ست تا تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و
عاقبت خود حصول دعای مزید نعمت و دولت نه برای آرزو و منت گفتند اگر فی الحقیقت تصمیم اراده
باطن نیت خیرست نصف غلات از حصه رعایا بگیرند بلکه بمظلومان محنت کش یاوه از آن بگذارند و
ادرار و وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در نهایا پنهان و زوایا و ویران مسکن دارند مقرر
سازند و بداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی
نعمت مشاهده نمایند به تقریب نالش سنه چکله کوڑا این نقل بیاد آمد که بی اختیار بآن فرزند قلمی شد والدعا رقعه

ه غلط العوام هے ۱۲ سنه ۲ خانقاه وه مقام هے جسمین درویش و مشائخ بهت سے رهتے هوں اور وهاں بیٹهکر عبادت کرتے هوں ۱۲ ب [illegible] ترجمان یکنده بان [illegible]

فرزند عالیجاه داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند و تنها شجاعت بخویشان
اقربای مردار خوار سپرده مستغیثان بحمایت داروغهٔ مذکور بعد ازین آن فرزند بارهی باید و جمعی ال مردم
خوار او باش رفیق و آماده شده خلق الله را ایذا میدهند حیرانم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد
و او حق سبحانه تعالی عادل است اگر ظالم را کار فرمائیم هر عذابیکه از ظالم بأمور رعایا آید عدل است بان
سزاواریم که ظالم را زور دادن بیداد دادخواه نرسیدن معنی خود تجویز ظلم بودن است بیت گندم از گندم
بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل مشو + رقعه ۲۴ - فرزند عالیجاه مثل آنکه با نو ضعیفه تا کی بحال
تباه و محروم خواهد بود دیرها و شما حظ دارد نواشهائش آنچه کرد نتیجه آن دید مسلمت حق هیچ حال تباه
و محروم خواهد بود دیرها و روزیکه فیل فتح جنگ خان بر آن فرزند حمله آورد و میر مدهو چه کارستانه کرد فیل را
از شوخی باز داشت و خلعت عنایت ما گرفت که حق خانه زادی بجا آورد هر چه راگیرم بر آن خدا و خاطر ما
سینه را از کینه دیرینه پردازند و آن ضعیفه را که غیر شما دیگری ندارد مشمول سازند بیت قدریان خود را بیفزا
قدر + که هرگز نیاید ز پرورده غدر + رقعه ۲۵ - فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان وحی منیست که خواهی
نخواهی بران عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازم است حکم کرده خواهد شد رقعه ۲۶ - فرزند عالیجاه روزی
سعدالله خان در حضور پرنور آمد اعلیحضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقره چند در ریاضی بنظر آمده بود
نقل برداشته ام تا بعرض رسانم قیام بنیان سلطنت از عدالت و افزایش ملک و مال از شجاعت و سخاوت
صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا نشان عقل است عامل بودن بر عقائد مستقل
ماندن و حلیم شدن مقصود شدن امور و کمی از تدبیر راضی و شاکر ماندن بر تقدیر و بر پائی خاندان از ترحم
نمودن بر یتیمان و محتاج نشدن خود از کام روائی محتاجان انصرام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا
مظفر و منصور بودن با ستمداد همت فقراست تندرست ماندن از زینت از اله درد و دردمندان امید رحمت
داشتن از جناب حق بیقین جرائم مجرمان آنحضرت خیلے محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان مبرور

داوند آخر رو رحیند پٹھان محمودی زرد دوزی یکرنگ بخان مذکور رحمت فرمودند خواستم که تنها
تسلیه و نباشم با آن فرزند دلبند هم نوشتم توفیق تحمل بهگنان رفیق باد رقعه ۲۰ - فرزند سعادت توام
محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه ظاهر البیناظر و لوانخانه آنفرزند عالیجاه در تقارخانه قمار میاز دحیف صد
باوصف دعوی جهانبانی اینهمه غفلت و نسیانی هر کار ها را چه شد که خبرطلبی ریشها یاد فروشی خواهد بود دکانداران
جدید مقرر ساز ند و تهدید کنند رقعه ۲۸ - فرزند عالیجاه ظاهر ایشان یکماه طرف دریای تل در صید
کلنگ بسر برد ند اگرچه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا امید بدفا درصورت فراغ از
سرانجام امور متعلقه که بمنزله ذا الفرض تو انگفت خوشنما و خوش آیند تر است خصوصاً ادای حقوق
ریاست که شرعاً و عرفاً واجب آمده و چنو بازپرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشهوره و غیره
سپر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شمارا از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده
باشد به تنظیم و تنسیق معاملات خانجهان و عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازند شمارا
ذوق صید افگنی و بار اشوق قلاع شکنی و خرمن بیکان گرفتنی هیهات معاش بیجا و معاد کو بیت
هر یکی ناصح برای دیگران + ناصح خود یافتم کم در جهان + عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی
آید فردا ر خدا را چه جواب باید داد ع کریا به بخشای بر حال ما رقعه ۲۹ - فرزند عالیجاه اگرچه آنفرزند جوان
مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر مشتاق پسر جوانست ع بیا از دل کوه غم بردار رقعه ۳۰ فرزند عالیجاه
محمد انور سوداگر بتصدیت بنادر اصلا مناسبت ندارد و همچنین چنان مینماید که دزد را پاسبان کردن با
کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین تجویز بیجا آینده بعمل نباید رقعه ۳۱ فرزند عالیجاه قصبه دهرا از مضافات
صوبه گجرات مورد عاصی پر معاصی ست رعایت سکنه آنجا واجب دانند و پیر مفتی را که از مدت فوجدار آنجا
مستمال و بحال اند و حرف مریضان خرض کی فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان آنهاست در حق او
نشنوند و فرد عنایت بضعیفان گوشه نشینی و گرداند + بهر کو چک خود لطف دیگر هست تماشا را

بهندی مین ... کہتے ہیں ۱۲ ... بچگان ہندی ... کہتے ہیں ... معاش زندگانی ... زندگی کرنا ۱۲ ... بطالت ... بیکار ہونا ۱۲ ... انجام ہو سکا ۱۲

رقعہ ۳۲ - فرزند عالیجاہ محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاہ کہ در فرقہ ضالہ غنیم لئیم رفتہ میگویند
کہ از قبیلہ معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بودہ است بے شبہہ آن قدیم را مقربان جدید
در نظر شما نتوانستند دید آن رفتہ گذشتہ را بطلبند و پیش ما بفرستند کالا بد پریش خاوند والا نمی پسندد کہ بعد
اطلاع احوالش میتوان طلبید رقعہ ۳۳ - عالیجاہ ہنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ پوسیدہ
و حقوق خدمت و نمکخوری دیدہ و رثا و ہمین دو و اما و و یک تیمی اند باید کہ تقصیر کہ صدق و بطلان آن
العلم عند اللہ چرا از نان می اندازند و بنام ہندو از تغیر مسلمان عرضی غیر مرضی می نمایند رقعہ ۳۴
فرزند عالیجاہ مندسور عمدہ ترین محال صوبہ مالوہ و جاگیر ایشان مرحمت شدہ سابق سربلند
خان و حسن علیخان کم منصبان مثل نوازش خان و می فوجدار آنجا بودہ اند آن نور الابصار
عامل کارگاہ امانت دستگاہ شجاعت پناہ آنجا بفرستند رو زیکہ بحضور اعلیٰ حضرت مذکور شد کہ
رونق خانہ و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعد اللہ خان با عبد النبی دیوان خان موصوف کردہ خود
مصروف بجان و دل را مور سرکار والا است و قتی کنایہ با خان مذکور فرمودند کہ اشنیدہ ایم کہ شما
سنگ پارس را پیدا از نظر بگذرانید عرض کرد کہ فلانی را بصورت انسانی و وصف زر افشانی دارم
آنحضرت الحمد للہ خواندہ بر زبان درفشان آوردند کہ باین صفت خود شما را ہم موصوف میدانیم او را
بشما ارزانی داشتیم آدم ہوشیار امانت دار خدا ترس آبادان کار کمیاب بیست انچہ جستیم و کم دیدیم و بسیا
ست و نیست + نیست جز آدم درین عالم کہ بسیار ست و نیست + خان مذکور آداب بجا آورد
رقعہ ۳۵ - فرزند عالیجاہ شغل عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاہ از فرد مسلسلہ سوانح نگار ظاہر میگردد
از روز چہ چراغ و اودا دا از دست غفلت دا دو دا د رقعہ ۳۶ - فرزند عالیجاہ ما و شما از خوش تحریرہ
خوش تمیز در ہم چیز میدانم ع زچشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیگ خان با تغیر کردن شیر انداز خان
را فوجدار مندسور کرده دادن عجب عجب او رنجیدہ و تخفیف شعور زمی سمت ظہور دارد ع سہ سیما آدم سنہ حال با طلعت

ازینجا پنجهزاریان سپاهی منش قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال و سید هر دو را که درین صیغه فی الجمله
موفور و معتبر اند یقین میکرد به مضایقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع محال معموله آن بجاگیر
ایشان مرحمت شده از نوکران فهمیده و بیت نشان خود هر کرا لایق دانند بر گمارند امان الله بیگ و بهادر بیگ
شهروانی اگر دوری ازان نور الابصار اختیار کنند ظاهر است متحمل این کار توانند شد و یاست دارد و واقف
حالی جز و اعظم نظم معاملات ملکی و مالی ست ضایع کاران مطلب جو موجود و خوش کرداست گو
مشفقا حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند ازین جهت فتوحات متواتر و مهمات متکاثره می فرمودند
اما در عصر اعلی حضرت بنده های نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار رو در تنزل آوردند هوشیار بسیار پیش
می آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر مبذول میفرمودند
یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان
فوج مطلوب در حالت تجویز نیست کسی از اهلکار و بیکار بهم رسید حالا یک کس برای دیوانی
بنگاله که بحلیه راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمی شود از نایابی آدم کار آگاه رقعه ۳۴
فرزند عالیجاه ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مکافات نمودن آن فرقه ضاله
چرا غافل میباشند در باره حاجی پور و پتن پور و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز دزدی و چوری
میشود و از مثیر گنج قریب تشکر کولیان راه میزنند و بیکسان شهر و مسافران غریب را بستم میگیرند
امان الله بیگ داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح کرده اند و تهانجات بنوکریان خانگی
و هر دار خوار سپرده مظلومان بحمایت او پیش آن فرزند نمی توانند سر بغیر یاد زحمت صحبت
وقت چون بسیعت میگذرد و طعن ابنای دنیا و خوف ایزد جل و علی از خاطر میرود فوجداری
پرگی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شهروانی باید داد که در عمل شجاعت
خان نیکنام بوده اند با سکان شهر مناسبت دارند و اکتفا میگویم که در دار الخلافه

وغفلت از احوال عمالِ خود خواهیم شد واقعه نگار وهرکاره‌ها معتبر ومحتاط در محال بگذرانند ودر روز

مرّه اعمال حکام بخوانند وبه وقت تلافی پردازند فردا چو پرسشش کنیم روز حشر خواهد شد ملسکا

گناهان خلق پاره کنند رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی عبدالله به رحمت حق پیوست او خلق الله

را درین خدمت خوشنود داشت از سوال پسرانش اطلاع نداریم عبدالمجید خان پسر کلان او چندی قاضی

رکاب ایشان بود جوهر فضیلت وبیغرضی وصلاح اگر وارد بنویسند امری خطیر تر از قضا نیست که

نیده‌ها او جلتناته بقول وتصدیق قاضی سیرو قتل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق وتشخیص صدق

وبطلان بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب کنادر کالمعدوم رقعه ۳۹ فرزند عالیجاه

ما داروغه عرض مکرر شما را محتاط شنیده ام این جا سیاوش خان شاه میر وصف منصب بیش و

جاگیر سیر حاصل آغشته غرض است ومقصدی این کار را دیانت شرط اسدالدین پسر دلاور خان

که پیش ایشان ست اگر این جوهر ضمیمه شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود وبخدمتی

مامور گردد این دل خسته از خود رفته بغرض پیوسته جویای انسان ست وآن حکم عنقا دارد از

حکیمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بیغرضی که جوهریست از خلقت جبلی ومصقله

آب وتاب آن نظر غور وتوجه باطن آقا که نوکر بیچ مُهر محتاج دور مانده نماند وجوهر شناس رهه حال روشن

ومجلی باشد ودر تنگ احتیاج به دو صفائش نگردد رقعه ۴۰ فرزند عالیجاه اشقیا از چهار کونده تا قاذ آباد

بتواتر راه میزنند ومسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بیخبری نخواهد بود العاقل

تکفیه الاشارة شما را خبر دور ونزدیک ودمیرسد از احوال پدر در چه اعلم ندارید فکر آل فی الحال

باید کرد دو نوکر خوب را بنوازش قیاز بخشیدن به دکیفر عمل ساندن عدل ست الدنیا مزرعة

الآخرة انتظار جواب اینظالمے از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست جواب یافت که درباره

ستمگاران خدا ومظلومان دعاے غیب اثرے ندارد رقعه ۴۱ فرزند عالیجاه زجانا عزیز تر

۱۷ العاقل تکفیه الاشارة یعنی عقلمند کو اشاره کافی ہی ۱۲ ۱۸ کیفر جید رکے وزن پر نیکی اور بدی کے بدلے کو کہتے ہیں ۱۲

چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوشآمد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار آن فرزند ارجمند نوشتیم که تنها
نماند و نباشیم چند این چیز بهترین اعمال ست رو نما دادن مردم بدرنجیدن بعدم حصول مقصد
رنجانیدن مردم خوب مزاج نخواستن بالکمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاش جستجو کردن قابلان با استعداد
بار دادن پیش خود مردم جا دادن ارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال مکرم داشتن اهل فضل
معروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن باقوال غیر عقاید نجیر بودن از احوال متوکلان بی پا کاند
غنیمت دانستن بیهوده لگان بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمعیکه مصالح امور دنیا و عقبی بود
درین عصر هم مردم بسیارند اما دل متفحص و توفیق پیش آوردن آنها گو ظاهر البته چندی بدتر ازین خوا
شد فرد من نه وضع زمانه در فکرم + که مبادا ازین بتر گردد + شما که داعیه جهانبانی دارید بجوئید و بخواهید و
نگهدارید رقعه ۴۲ - فرزند عالیجاه گلشن روان نام اسپ چلواری که آن عالیجاه برای
سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با آل و جمال همه صفات فیست دارد و بر اسپ نیلوفر
و چه چندان که متواتر سوار میشوند ظاهرا از سواری آنها محظوظ اند دو اسپ ترکی بنام خوشخرام و صبا
رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام الله یار خان طیار شده اند برای آن فرزند میفرستادیم اما آهستگی
همسلک شک میرنید که اسپان خوب چه امید بهمه بهر حال ما خواهیم فرستاد رقعه ۴۳ - فرزند عالیجاه
تفصیل مصائب سفر بیاق که حاطه از نوشته وکیل و اظهار چواسیش شنیده داشتند حالت نادیدنی
و محنت ناکشیدنی بر اسامیان و لشکریان الحمدلله که صعوبت این بیاق سراپا مشتاق بسر آمد و
بخیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادت از نکات سیات کائنات میگویند اما عمل و الی در انقطاع
واضر از خلق الله تاثیر کلی دارد و آن بشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود قلعه ستاره
باسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح نوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که با باجی در صحن
قلعه برنالا باسم نولا را موسوم تفصیل لوریش را از کنیزان خود [illegible] رقعه ۴۴ - فرزند عالیجاه [illegible]

میر عرب در روش را دیده اند البته باز پرسند و مدام این شرمندهٔ عقبی و طالب دنیا را اطلاع نمایند و خیرخواه
عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند که نزدیکی با اجل و دوری از حسن عمل عمر
غافل بیحاصل گذشت قدری که مانده نیز لاحاصل میرود قدم حیات پیش و دو فکر نجات پس هر فرد
آنچه ما کردیم برخود هیچ نابینا نکرد + در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را رقعه ۴۵ - فرزند عالیجاه ماجرای
بی ادبی و ناهمواری میر یدحو که از وقایع رکاب آن عالیجاه مفصل انکشاف گرائید بیت مولوی معنوی
مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + معاتب
ساختن چه از نظر انداختن او هم مت وجه داشت که بر حقوق ما در پیری نازد و قول سعدی نمیداند بیت
منت منه که خدمت سلطان همی کنم + منت شناس از و که بخدمت بداشتت + بهر تقدیر ملک منان بیتاب
راچو هر خرد و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ما بخشند خوب است ع که مستحق کرامت گناهکارانند
رقعه ۴۶ - فرزند عالیجاه اعلیحضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب خوشنودی خالق و خیریت
عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس آفریده شخصی از راه
کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصهٔ روزگار کمتر اند شاید بنظر شما آمده باشد
جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب خرد میباید که دریابد و با آنها بپردازد و بکار خود دلبسته
و گوش بحرف اهل غرض و حق ناگذار دا علیحضرت میفرمودند که مردم متدین آبرو طلب و متصدی
خوب غنیمت هر که خدای تعالی برتبهٔ اعلیٰ فائز گرداند باید که تفحص آنها نماید و چه هر قابلی بیگانه سازد
و اگر چه بیگانه باشد و از جاهل هیچ هر بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند متصدی آشنا پرست
قرابت دوست افتاده نیست رقعه ۴۷ - فرزند عالیجاه روزی اعلیحضرت در خلوت بدارا
شکوه ارشاد فرمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف
الطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل

[illegible]

می شود ز حرف ناگفتنی بیگوید نفاق با مردم کار ضایع کار است رقعه ۴۸ فرزند عالیجاه روزے
اعلیٰ حضرت بغسل خانه تشریف آوردند سعد الله خان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار
نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و مال طعمهٔ اجل شده اند و مردم دیگر از فرو شکوه با فعل
منظر نمی آیند که زود متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیشه اینکه مبادا انتظام ابتر شود خاطر متردد است
قلیچ خان عرض کرد که رونق مهام خلافت ازل بنیاد منحصر بمیمنت شخصی قدسی است بالفعل پنج کس از نوکران
خانه غلام چنان تربیت شده اند که بمنصب الا بادشاهی خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات [illegible]
اند مجرد استماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارد تا سیر صورت
سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه مشتی گردد چنانچه بر وقت بحضور پرنور
بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی داده هر یک بعنایات و قدردانی
خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول
عواطف خاص فرموده یکهزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند ع ای وقت تو خوش که
وقت ما خوش کردی + خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت
یکهزار مهر با اهل استحقاق بخشش کرد رقعه ۴۹ فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی تنها نوشته است
بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون فلکش هم بدان بریزد خون. اگرچه بے آنچه کرد دید اما اگر استجواب
نا روا جائز نمیداشتند خوب بود معهذا قصاص اگرچه از آئین عدالت است لیکن دل آزاری
موجب ناخوشنودی حضرت باریست ازینجاست که گفته اند ع در عفو لذتی ست که در انتقام
نیست + رقعه ۵۰ فرزند عالیجاه سعادتمند محمد اعظم حفظه الله و سلمه تعالی حالت اسپان سوار
نادیده آید جهانگیر بادشاه چنین آخته بیگی سیاست شدید نموده خطاب صف شکن خان با این
هیچ هر خیلے بجا شد ع بر کس نهند نام زنگی کافور + قول اعلی حضرت که آدم فی شعور ضایع کار

[illegible]

میباشد و باید کرد که از محن و مشاق سفر و یساق وقت ضرورت تجویز بموقع نمی توان نمود ایشان کسے
را از بندهای رکاب سنجیده و تجویز کرده عرض نمایند و با همین مردمان بباید ساخت چه توانگردد مردمان
اینند رقعه ۵۱ فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه لولی و براد رخود می نویسد که پانزده شانزده هزار
روپیه هر سال از راهداری می آید و امین و فوجدار زیاده از هزار و دو هزار داخل جمع نمی نمایند
فی الحقیقت این راهداری نیست راهزنی ست مال عوام محض حرام ست اگر از صد پنج و چهل یک میگرفتند
مضائقه نداشت چون برین تقدیر خیانت امین ظاهر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان
صادر میشود بعد اثبات فهمیده خواهد شد آنچه از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیردار گوار است و سوای
آن مال خالصه شریفه ست در عصر اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص بآواز بلند برخواند که این
عصر میمنت اثر جامع حسنات ست خدیو عادل وزیر اعظم خبر رس و پیران متدین خلق الله مرفه الحال
شکرانه این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات ست آنحضرت بعد استماع این
حرف سواری را ندان نه کی مکث فرموده بنده ها که خاص را از دور طلبیده دست بفاتحه برداشتند و او را
تنها خلعت نواختند سعد الله خان از وقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش بقدر چه هم
پایک بهم میرسد رقعه ۵۲ فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت
گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد سعد الله خان از حق نگذشته گفت خوشحال
سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کردارش میدهد بر زبان مبارک آنحضرت
رفت که نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما و رونق کارهای ماست صاحبان
رساله این منت بر ما گذارند که دبیر خوش تحریر و تقریر و حامل آبادان و سپاهی قبیله و از بسیار بیجا هیم
هر چار سه بهم سانند و از نظر اشرف بگذارند امیر انور را عرض نمود که آدم هر صنف در عصر قدسی
مشتق هر حسن عمل که میکند آخر کار بمنصب و نوشته عطای خلعت فاخره امتیاز میباید حکم شد

که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر کفاره اینهمه حسن توفیق
خدیو قدر دان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعه ۵۳ ـ فرزند عالیجاه روزے بهادر
اهل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب تفاوت
ایام مابین از سرکار والا طلب به تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعد الله خان فرمودند
که از روی سررشته و دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض ساند خان مذکور فی الفور التماس نمود که اینچنین
زرها از خزانه تنخواه نمی شود و ثانی الحال در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد دارالشکوه
بعد برخاست دربار بدیوان اعلی کلمات بد گفت چون از روی فرد مسله مشرف غسلخانه بمسامع
علیا رسید همانوقت شقه ببرادر نامهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند فرد باصاف دل سجاده
باخویش نشینیست ٭ هر کس شد برآئینه خنجر بخود کشد ٭ دریافت صدق لطیلان خاصه انبیاست
نوکست بهادر اهل کفایت خانه شما و سعد الله خان صیانت مال میخواهد هرگاه فرد از دفتر شما در
شده بود بایستی تحقیق نموده که تنخواه آن از سعد الله خان ممکن الحصول است یا نه ملول ساختن
بندهای بادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بدست و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح
کاران صاحب شعور واسطه افزایش مال و خوشنامی صاحب معامله اند آخر روز نقصان محمودی
زر دوزی یکرنگ و سه هزار دینار نقد به سعد الله خان انعام فرمودند رقعه ۵۴ فرزند عالیجاه این
نقل زبانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بگوش آن فرزند هم برسد روزی اعلی
حضرت علی مردان خان و سعد الله خان را در خدمت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهرفشان
فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف ست نعوذ بالله اگر بادشاهی جوهر رتبه
خلافت فائز آید وزرا و امرای حسن تدبیر را بر رقیه کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد و
پریشانی رعایا و بی سامانی برایا و شقه کم حاصلی و ویرانی شود شما حفظه الله با فقرا و صلحا صحبت داشته

۱ یعنی مثال یہ ہے کہ آئینہ صاف دل ہے اسکو اگر کوئی خنجر مارے تو اپنے اوپر گویا آپ خنجر مارتا ہے اور ظاہر ہے کہ آئینہ میں اپنی صورت معلوم ہوتی ہے ۱۲ پیادہ مانگ کے ساتھ ہونے میں صفا ہے

بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشد که رونق سلطنت نه کاهد و هیچکدام بد بزبان نیارد و بعد ما
هر که از پسران ما فرمانروا شود و توفیقات خیر موفق باشد بعضی وقایات اندیشه بخاطر راه می یابد که همین
پور بخلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن عدو و نیکوان دوست
بدان واقف شده ع با بدان نیک بد به نیکان بست * شجاع تر از سپر چشمی و صفی ندارد دوم مراد بخش
مجهول الکیفیه با کل و شرب ساخته دائم الخمر نیست مگر فلانی این جا جز فانی ذی عزم و مال اندیشی نظر می پدا
که متحمل امور خطیر ریاست تواند شد سعد الله خان این مصرع مولوی بد خواند ع مرد آخر بین مبارک بنده
ایست * استحضر فرزندم ع تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد رقعه ۵ - فرزند دلبند من
میگویند علی مردان خان و ابو سعید خان مرزا و قلیچ خان روز چوکی سپاهیان را اول تواضع قهوه
میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و هم
خانه آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و اطفال تنها بتنها خورند این قسم
و کم همتی ما طعن میکنند و حسرت میخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود
که هنوز چه شنیده سپاس و حمد بیقیاس است که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان است آه اندیشه
سستی دین و ایمان در زمان مستقبل بنیات اینهاست دنیا مبدل خواهد گشت و چه ها که ظهور خواهد
یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر لا ابالی و ستمگری خواهند گرائید خلیفه
عصر چشم از داد خواهان خواهد پوشید امیران به مصلحت بیجا مگر به اعانت ستمگران خواهند کوشید حق
زائل و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند آمد دستاران بوزارت اختصاص خواهند
یافت مردم ذوی القدر از بس بیدی و بیقدر گردند یا اصلاح کار نخواهند پرداخت مستحقان مهر یا وجود
گوشه نشینی التین نخواهند بود و بی شعوران و ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود و پسران پدران
خواهند رنجانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق همسری شوهران طالح خواهند نالید

بازان بر وقت نخواهد بارید حکام غلات را بعرض شوم طبعی گران تر خواهند فروختانید ممالک تنظیم
کارفرمایان ویران خواهد گردید و فواحش در مساکن خواقین علانیه ساکن خواهند بود و مردمان
پوشیدن لباس زنان عیب خواهند نمود رقعه ۵۰ - فرزند عالیجاه فاضل خان پیر بادی نشاد گذشت
دل بدرد آمد پیر ازدار سر براه کار خوش اعمال بود دمله تجاویل را سر حساب میداشت و خانه اش
بی سروسامانی از بی سامانی خود روشن میساخت در خوش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبیه ایشان
گرد سید محمد خان میر بیا زهم اگرچه پدرش بیند استعدادی سخت گیرند چو منتسبان شما اکثر ملازم میشوند
حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار محمد محسن را نگاه دارید اینجا قحط الرجال
ست تا آمدن عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد دگر مشاغل بسیار دارد حق حافظ مریم میشتر
ست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اطراف خویشاوندان سخت میگیرد مکرر به مرد تصریح
نصایح میکنم که رگهناتهه سعد الله خان خدمات الی به برادران خود ملنیدا دگفت که خانه برانداز
متصدیان همین بلا واند خدای تعالی رفیق بد ها را هدایت کند یا گردن شکند رقعه ۵۰ -
فرزند عالیجاه ابنه ذالقعده پسند بذالقعده بدر پیر خوش گوار آمد نعمت و دولت پسر جوان زیاده باد
ع هرچه از دوست میرسد نیکوست * رقعه ۵۰ - فرزند عالیجاه جان و حاصل زندگانی پدر صوبه
گجرات مثل بنگاله دکن و کابل نیست که بنابر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز تا اطمان خواه مخواه منظور شود
بر وی من بعد عمل نماید تا آن وقت که آنهم قریب بوده و عید کار تمشی باید کرد و فوجدار پرگنه جد
که پیر مرد بوده است بنا بر عوارض بدنی ملازمت شما کرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه ۵۹
فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از مهتر جبرئیل پرسیدند
که کدام عمل بهترین اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع و سرور با اهل حاجت رسانند من
میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میکرده باشم فرمودیم که نقصان است

رقعه ۶۰- فرزند عالیجاه هدایاکه امرا برآورده آورند برگشته دادن آن نقصان بیت المال ست اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آن بنده چنین بعمل نیاید رقعه ۶۱- فرزند عالیجاه ترکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارد از اسپ اولین هم خوب آمد سبک سیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعه فرزند عالیجاه موسی خان التجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده باکار هم خوب آید غنیمت ست صورتش با سیرتش نمیدانم هیچ کرخبث النفس نگردد و بسا اوقات علوم و کلیات نیست هر کرا خدمتی باید فرمود متفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا تقدیم حسن خدمت فریفته مینماید و باز اغراض نفسانی را کار میفرمایند اینجا بعد افتخار خان محمد علیخان خانسامان فاضل خان فضائل خان خوب کردند که آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مریضان غرض را مقلب القلوب دوا کنند رقعه ۶۳- فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستم دیانت خان عبد القادر را دیوان سرکار فرزندزاده بهادر کنیم اما اسم بی مسمی برآمد توقع دیانت از وی غیر متوقع رقعه ۶۴- فرزند عالیجاه شما سلیقه ورستی در طیاری فرانتیات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان ست و اهل کسب و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید درشت و گران ست در این ماده خبر رسی البته لازم ست رقعه ۶۵- فرزند عالیجاه از وقایع نزدیک مفصل معروض بارگاه والا گردید که امان الله بیگ والد روغن توپخانه آن فرزند ارجمند سپاهی شیطان همتای شقی بیچاره را شکست و ریخت داده چیره باق خانه قافله را بسلامت آورد فی الحال تلاش و جانفشانی در تقاضایش سزاوار تحسین و آفرین ست رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه ۶۶- فرزند عالیجاه میر جلال که از ان فرزند ارجمند جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان مرحوم ست که میر بخشی ما بود دیده از کریم النسب صحیح الحسب چرا برآورده رقعه ۶۷- فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استعفا آنها بی سببی نخواهد بود قدر یاران بدانند حرف باز خواستن از جدید ان تیغ قع کار داشتن محض همتی تا آفتاب

بدیوان ایشان چنین خیال بهرحال اگر بحضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی اختیار نمایند مضائقه
نداریم رقعه ۶۸ - فرزند عالیجاه بیت همنشین تو از تو به باید + تا ترا عقل و دین بیفزاید + از دیوان
مسموع میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که بوالی نرسد داد و رفع ظلم از
سر او نکند مظلمه در دیوان قضا بنام والی عامل نویسند و تحقیق دوم را اینقدر اختیار دادن و اعتماد
افزودن که دیگر پا درکار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار بهر قدر باید افزود
بجاست فاما فاعل مختار ساختن و بجزویات ساخته او نپرداختن محض بیچارگی است باید نشین و باش
بیگانه او + در دام افتی اگر خوری دانه او + تیر از رخ راستی کمان را کج دید + بنگر که چگونه جست از خانه
او فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در حق بهر استقبال می آید رقعه ۶۹ - فرزند
عالیجاه افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و جزو رسی حرف خوبی عرض
نموده بی دیانتی مخصوص جد و جهد حال نیست راستی را نجابت و خلاف را پاجی است وانمودن همین جا
ست خیلے خوش گردیدیم و بجمیع مقربان و اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال هرکس را بی کم و
کاست عرض میکرده باشند و پاس مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعه ۷۰ - فرزند
عالیجاه جسونت کهتری را هرگاه اعلی حضرت بخطاب رائی تیار بخشیده دفترداری تن فرموده اند شاد
نموده اند که میان او و جاگیرطلبان امین باشی یاد داشت نویسی فرزان فی اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصب
در آخر دو ترکه او در صحن غسلخانه نقشه صدبجات و عمارات می بهم از نظر گذرانید تا حسب و نسب و بی نظر تا
دریافته بیرای جاگیر حکم فرمایم همچنین داروغه داغ تصحیح حکم بود هر قدر دستگاه و داغ بود امیر بخشیان بعد
بعرض قدسی رسانیده اسپان بداغ رسانند و محلّه در دیوان بنمایند بسبب تغیب سیاق بمشتاق توجه از کار با
برخاسته ادر تیق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر مقرر فرموده اند که دیوانیان سرکوب ایشان و
فوجداران داروغه عرض مکرر رو کرده بخشیان و منصبداران اینها را در بدین و فیق شو باید که بهتر از همه

باشند رقعه ۱۷ فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی وبی اعتدالیهای هدایت کیش بیحیائی که به مزار فایض الانوار
شاه بنده نواز گیسو دراز خر خورده رفت وحوصله خود را عرض داد مفصل از فرد سوانح نگار
معروض بارگاه گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار باین احوال منکر دران مقام رفته
بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که قشقال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرز بردار
بحضور میفرستادند ظاهرا رعایت واقعه نگاری بدین بیاوردی از آنجا گرزبردار شد یقین کردیم
آن لعین رابسته بیارد وناکسان که پیرو کار آینه چنین کنند ما را ورای چنین مقدمات روداری هیچ یکی
از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد رقعه ۱۸ بخط انور در حالت نزع صادر شده
سلام علیکم وعلی من لدیکم پیری رسید وضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدم وبیگانه میروم
خبر از خود ندارم که کیستم وچه کاره ام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند مالگذاری ورعیت
پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز بیمفت رفت خداوند در خانه دارم ودرخشانی آن در چشم تاریک خود نمی بینم
حیات پایدار نیست وازنفس رفته نشانی پدیدار نه واز استقبال توقع مفقود تپ مفارقت کرد وچرم
وپوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه بیجاپور رفت اما نزدیک ست وآن عالیجاه ازان هم نزدیک تر
عزیز القدر شاه عالم از همه دور تر فرزند زاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک بهندوستان رسیده
لشکریان همه بیدست وپا وسراسیمه همچو من مضطرب اند از خداوند تنهائی گزیده در حال اضطراب اند وچون
سیماب بیقراری نمیدانند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم وثمره گناهان همراه می برم نمیدانم که به چه
عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند نظر بر الطاف ورحمت امید قوی ست اما نظر بر اعمال وافعال
تفکر نمیگذارد وچون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هرچه باد ابادا کشتی در آب انداختیم وصیت
بندگان اگرچه پروردگار نگاهدار خواهد بود لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورست که خلق
مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده بهادر را دعای آخرین بگوید وقت رخصت ندیدم اشتیاق

باقی مانند بیگم بظاهر اگرچه ملول ست لیکن مالک ایشان خداست کوته اندیشی مؤنثات جز ناکامی
ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع رقعه ۴۳ ے بنام بادشاهزاده موسوم سلطان محمد کام بخش که
در وقت آخرین جدا در فرمودند فرزند جگر بند من در عالم اختیار هر چند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از
امکان در صلاح نمودم چون خواست الهی نبود دگوش برضا کسی نشنید حالا که از همه بیگانه میروم برین
بضاعتی شما ترحم دارم اما چه قاعده عذاب گناه هر چه کردیم ثمره آن باخود میبرم عجب قدرتیست
که آمدم تنها و میروم با این قافله تباگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذشت
هر جا نظر میکنم جز خدا نظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر و بال آخرت موجب ملالت خاطر شد
از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب
العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم لازم ست حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر ضرور پسر
عالیجاه هم نزدیک ست انچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان
کشته شوند و وبال برگردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا می سپارم و خود رخصت
میخواهم حالت اضطرابست بهادر شاه جائیکه بود هست و فرزند زاده عظیم الشان نزدیک بهندوستان
آمده فرزند زاده بهادر در نواحی گجرات حیات النسا چیزی از روزگار ندیده ملول ست و حال بیگم داند
و پوروی والده شما در بیماری من بوده اراده رفاقت دارد خانه زادان و مردمان حضور هر چند
گندم نمائی جو فروش ند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و پا باندازه روا دار کشیده والسلام
رقعه ۴۴ ے بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند والا
بهادر فتح ملک غازی و شکست و موجب سپهرائی نمایان و تحسین او آن شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار
دو اسپه و سه اسپه در صله و حسن خدمت اضافه مرحمت شده متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و
فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از بیش در ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن

جواہر اشیائیکہ گست توجہ برگمارند و منتظر حکم در تنبیہ[۱] سرکشان مستوقع اضافہ مثل نوکران نشوند که ملک نشماست و ماخوذ آفتاب[۲] لب بام رقعہ ۵۷ - فرزند زادہ بہادر فرزندان عزاجیدان برای اضافہ محلہ داران و واقعہ نگاران نوسینداَن فرزند زادہ چرا تجویز بیجا بنماید بلکہ اگر دانند خدمت واقعہ نگاری بدیگری مقرر نمایند کہ حالا واقعہ نگار واقع نماندہ است چون غرض آن بدہ ہنر پوشیدہ شد صد حجاب ز دل بسو دیدہ شد رقعہ ۵۷ - بنام شاہزادہ محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد اعظم شاہ بہادر فرزند زادہ بہادر من خارج بعرض رسید کہ ہنگام بودن فرزند زادہ در فتحپور[۴] جبرہ مہران بر موضع دو دہرہ کہ جہت مصارف باغ جہان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب بہ آن بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت[۵] نامہ بخدمت بیگم نوشتند این مقدمہ چرا بجناب ما نہ نگاشتند و سوال و جوابیکہ میان ہم واقع شدہ بچہ معنے مخفی داشتند رقعہ ۵۷ - فرزند زادہ بہادر چون شما تارقلعہ بہیتی شاہ را[آہستہ آہستہ ۱۲] کہ بیشتر گرفتہ آید گزرانیدہ آید این مکرر است و از فرزند عالیجاہ نیاید اینکہ در سیاق ست گرفتہ نشد اما فراموشی از عالیجاہ وجہی ندارد رقعہ ۵۷ فرزند زادہ بہادر برای دفع امراض ظاہری در دفع مضرت سحر دعا اجابت مقرون ترقب[۱۱] نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ[۶] اند کہ دم کردن[دور کردن ۱۲ نقصان ۱۲] سورۂ اخلاص و سورۂ فاتحہ بر آب آشامیدن آن خیلی سریع الاثر است و اگرچہ وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقرہ و مس و غلات و روغن وغیرہ اجناس معمول ولایت اہل اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلیٰ حضرت ہم در سالی دو مرتبہ عنصر مبارک[۸] را وزن کردہ بموزونات قدس مستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار ہم در سالے دو بار و در ہر یک مرتبہ ہفت بار با اجناس چلاگانہ کہ در صدد تسوید[۹] یافت عنصر خود را وزن کردہ اشیا[۱۰] را بمستحقین[شنیدہ] بدہند برای دفع بلیات[۱۱] روحانی و جسمانی خوب مناسب است ضعف قوی و عجز ناداشتہ و دوا را ہم دوا[۱۲] اشفا[۱۳] شافی اللہ کافی رقعہ ۵۹ - فرزند زادہ عزیز سوداگرانہ جلیت منصب بادشاہی بدون

بیاں یعنی جو پایا کل ۱۲ ۲۶ افتاب واقف کار ۱۲ مشغول ہونا سے زیادہ ۱۲ واقع نگار ۱۲ سچ سکھے ۱۲ ۳۵ واقعہ نگار والا ہمتی یعنی اپنے زبانی ۱۲ بہادر وافی ۱۲ شہرت ۱۲ عمل ۱۲ معذرت سے فارسی ترجمہ ۱۲ امید رکھتا ۱۲ متفق اللفظ ایک بات میں سب ایک ہی قول ہیں ۱۲ عنصر مادہ اصل

۱۴۳ دوسرے اظہار عتاب مکتوب الیہ پر ۱۲

خدمت دیوودن رسانیدهٔ رایات عالیات نمیشود فرزند عالیجاه این قسم نمیکنند بحضور فرستند تا نوکر خود
کنند این سنت فیروز جنگ فی نصرت جنگ ست آن نور الابصار را این کار چه کار رباعی دوران بقا
چو باد صحرا بگذشت + تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت + پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد + بر گردن وی بماند
و بر ما بگذشت + آینده چنین عمل نباید رقعه ۴۰ - فرزندزادهٔ بهادر من درین زمان قحط الرجال و النساء
کارها باستغنا قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بد زیاده برین نمیتوان نوشت که غیبت
معصیت کشند ع دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان رقعه ۴۱ - فرزندزادهٔ بهادر من میان جان عالم
مریض الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالف ست ترا دلیرانه واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد
و ذو الفقار السیف ولد نصرت جنگ کوشیده نیابت مالوه بدیوان خود مقرر نمایند و برای امیر سامانی فدا خان را
فرستاده شد رقعه ۴۲ - فرزندزادهٔ عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه کهکند
و نول کند را از استیلای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارها آن نور الابصار بسزا و تحسین آفرین
بسیار آفرین بسیار و شمشیر خان تنها هم بدر سر درستی ست کار خوب از آدم خوب می آید ترکند را الشمشیر گده
موسوم کردم یکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن صحه حرص بیت المال عالمگیر ست بیت کاسه چشم حریصان
پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۴۳ - فرزندزادهٔ بهادر دلجوئی لشکریان جز اعظم فیروزمند نیست
آن سعادت نهاد و عالی نژاد و به رفق ارشاد و سراسر رشاد و حید و حیدر آباد ترمیت این مهم مصروف دارند که
در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیه کریمه حضرت صاحبقران عرش آشیان است هر چه میباشد تفضلا بما
پیران بجای و ابرار توان نمود تنها خامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن درسلک رقم خواهند کشید
و بر صفحهٔ اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر بسیر چمن میروی قدم بردار
که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست رقعه ۴۴ فرزندزادهٔ بهادر مجمله همرهان خود که
خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ در بهکله

ویان و رام جنگی و جزائر و گهرتال و شترنال و گجنال و سواران با یراق و اسپان و فیلان با برگستوانها
یراق و دیگر لوازمه طلا طلا آلات نقد رباید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسرکار والا در تماک
مضاعف و می یابید چرا از راه ضائع میکنید و بی مصرف صرف مینمائید انچه دکار بود دساختن ضرور
و دیگر همه خود ساز نیست رقعه ۸۵ ـ فرزند زاده بهادر عرضداشت العینه از نظر گذشت از دو حال
خالی نیست یا رام مالوه و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق انچه صواب باشد
بر نگارند رقعه ۸۶ ـ فرزند زاده بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت می نویسند که باقبال
ابد اتصال این تقریبها دشوار است تا باید چه رسد بیگی بمیامن افضال بیهمال یزد متعال انجو خسته باشند که
خلق الانسان ضعیفا واقع شد بیت از خدا دان خلاف دشمن و دوست + که دل هر دو در تصرف
اوست رقعه ۸۷ ـ بنام محمد عظیم الدین پسر معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و قدیم
بعضی کارهای ملکی در پیش ست و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر بر کارهای سرکار والا و شوق
کرده هجر و صدور فرمان مرشد قلی خان را به نیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه پادشاهی
حضور بحضور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب با طاعت است رقعه ۸۸ ـ فرزند
زاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر حق که ودیعت خالق ست خوب نیست خاصه نبای تو
را از کتاب آن بسیار بد مسائل حقیقة الموت حق و البعث حق و الصراط حق و الجزا رحق بالسر و
الخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از رفتنها باید شمرد و تا نونهال مراد از خاک
انتظار خیزد و گلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان بریزد این سودا خاصل زکجا آموختید
نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا بپردازید با خود شما را بهتر از دیگران
میدانستیم و شد فی می انگاشتیم ع خود غلط بود انچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹ ـ فرزند زاده عظیم القدر
ایشان که در باب تنخواه پرگنه مشتکر پور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد

که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای مطلب از آن فرزندزاده کرده اند
مضایقه ندارد و الا سر چنین خیالهای خام درگذرند که اخلاص و دوستی نمی فزاید بل آشوب پندار و
غرور را شاید رقعه ۹۰ - فرزندزاده عظیم اگرچه اصدات تازی محال سری پدر و زراندوزی دارد
لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام مفتی مفت خور فتوی داده این قسم صلاح اندیشان خانمان برانداز
را دشمن جانی و مالی و بدخواه جاه و مالی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که صوبه زرخیز و زر
ریز و همه چیز ارزانی فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایهٔ دولت دنیوی و اخروی شمارند
رقعه ۹۱ - بنام امیرالامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد یار وفادار خجسته اطوار در حفظ ایزد
متعال بوده مشتاق داند روز تحریر که شنبه بستم ربیع الاول است شجاع هزیمت روزی لشکر
ظفر اثر که در رکاب نصرت انتساب این نیازمندترین حضرت عزاسمه بود و مقابله نموده سزای کردار
ناهنجار در کنار تمام ادبار خود نشسته بیده بیت از دست و زبان که برآید + کز عهدهٔ شکرش بدر آید
تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد از جنگ پشت که نزد فقیر
آمده منزل کردیم گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهر الوطن خود برد و خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران
المبین باید که آن عضد الخلافه بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم
رسانیده باداء شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقهٔ او قرار واقع پرداز و بالفعل فرزند
بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرمودیم و عنقریب باکبرآباد می آییم
رقعه ۹۲ - بنام عمدة الملک مدارالمهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشی گیری
دوم بصدرالدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید و برین عطیه آگهی بخشید و تا
آمدن او آن مزاجدان ازین دفتر هم خبر باید گرفت که مهران بشوم طبعی مجال تلبیس نیابند و اهل مطلب
نیز از انسداد کار تصدیع نکشند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد + آئینه خویش را جلا خواهد داد

هر جا که شکسته بود درستش گیر + بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد + فدوی نجابتخان بهادر بنویسند

سوداگران سپاهی و غیره استغاثه می نمایند و خبر صحیح ست الظلم ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور

نداشت و یاد موت که قریب تر از شهرگ است چرا گذاشت از سخط الهی و غضب بادشاهی نترسید

و آنها را رضامند کند بیت حلم حق با تو مواسا ها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + در خانه خود دیوانه

کرده می نشیند ع چند گوئی خانه و این خوان من + آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطالبان نگین

زمرد با وجهت بشود لیکن تمام خطاب و القاب ندارد اگر بگوید نصرت جنگ نقطه کنده و متفرق کرده عنایت کنیم

فرد دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود + خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد + فقیر یکبار مرود روح الله خان

آورده بود دیدم پهلو را جلا فته تشویه بخلاف چنین کس پدر میان عبد اللطیف قدس سره الشریف

بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرای الهی دیده باشید گفتم ما دنیاداران غرق عصیان اگر

لحظه هم بدیدن فقرای صفا کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نه بی برسی

آنست که درویشان حال بر روشن بزرگان مخفی نمانده اند چون ایشان را ببینید کور باطن تر

شوید و این خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا و بحجت

الله تعالی العظیم والتقلا لا الرتبة الکریم هر جا که باشد اختیار دارد و بعد ازین راه خود را از ملاقات بیازارد و

آنچه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۳۹ - آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفا را این کار کرده بود

از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استعفا نموده چون با خود خوب سنجیده حیله سازی و کار پردازی

نفس اماره بود الا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد و قد نفس الله در بهاست این مرده ا + از خم بی آ

فسرده ا + الحمد لله که از دوازده مکرر او راضی نیستم سیما بنقصان راضی بودن از نفس آن فدوی

اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت و عافیت و رهائی از بند نفس بکتانند خود هم

سید صالح و کریم النفس است اگر نخیزیر ع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا واتنی مسکینا

عزیز الوجود ۱۲ ۱۲

واحشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین رقعہ ۹۴ حسب التماس آن فدوی کہ عنایت اللہ خان بحال شدہ در و شروط بسیار ست اول آنکہ جمع پرگنہ ہر سال زیادہ کند دوم آنکہ بر احدی ظلم نرود و دہی ویران نگردد سوم صدقہ و فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن پر سازد کہ مسافرین و مترددین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند و بعمل آورد فبہا باشد سند دہد و الاخلیفۂ ثانی امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ در خلافت خود ہر کرا امیر ناحیہ میکرد در عہد نامہ چند چیز از و میگرفتند یکی آنکہ حاجب بر درگاہ ندارد تا مردم فی احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکہ اوقات خود مصروف کار خدا دارد سوم آنکہ مرکوب اختیار نکند چہارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کردہ از وجہ حلال قوت خود نماید احیانا اگر بنا بر کبر سن یا عارضہ نتواند بمشورت مومنان زیکدرم یا سہ درم بگیرد زیادہ ازین ندارد پنجم ہمت مصروف عدل دارد و در فیصل قضایا یا رعایت قبیلہ دار و آشنائی منظور نکنند و دیگر شروط بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم ست تا کہ پیروان ایشانیم باید کہ بقدر طاقت خود دلیشیم اللہم اہدنا الصراط المستقیم والسلام علی اہل التکریم رقعہ ۹۵ آن فدوی منعم خان وکیل شاہ عالم را کہ دیوانی سرکار ایشان یافتہ امروز برای رخصت بیارد تا از واجبہ صواب اکبر اثر کہ بامید امداد ایرانی خول بیابانی در بہر قریب قندہار مقیم شدہ باشارۂ والی بیجا بطرفی نمیرود و انتظار قضیہ نامرضیہ می کشد فرمودہ نظم نرفت از دلم قول آن کاسہ گر + کہ میگفت با کاسۂ پر خطر + ندانم کہ سنگ سپہر قضا + ترا بشکند پیشتر یا مرا + تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معز الدین بہادر را داشتن در ملتان با سامان ستر گرتا انفصال مقدمہ یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بصالح تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفتہ میشود کہ بسیار نامداران حسب اعتقاد وجہ کہ با فروختن نائرۂ قتال دولت را بجہت گذاشتہ و عمر تلخی بسر بردہ جان بہ ندامت دادہ یکی از انجملہ دارا شکوہ بودہ

[illegible]

اگر نصائح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد می دید و حق بطرف او هم بود اما عرض آن دو می انگیزاند
که دو سه چند با سایش آرد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول والآخر والسلام
رقعه ۹۶ - فرو فرستادهٔ امجد خان متضمن بے اعتدالیهای نواسهای امیر الامرا پسر محمد مظفر بخشی پیش
آن فدوی فرستاده به محمد یار خان هیچ من زضد اغافل حسب الحکم درباب قید نمودن مفسدان دار
الخلافت آینده تغافل نکردن و چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت دینی ست بر نگارد و دو فرمان
محمد یار خان ۱۲
هم میفرستم اگرچه در کار نیست فرد چشمی دارد و عالمی در نظر ست + دیگر چه معلم و کتابت باید + از نوشته
یعنی کتاب نجگو ۱۲
عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکی نشانده چه معنی دارد
با آنکه افراد وقائع پیش او میرسد عجب که این مقدمه بعرض ما نرسانیده شاید که دماغ یاری نداده
یعنی مکتوب الیه کو ۱۲
اگر در کارها رسائی نیست چرا در مقدمات بادشاهی که نمونه معاملات درگاه الهی ست درمی آید
یا دمی نویسد که این بدعت خانگی را که در راه چیده است ابر دارد و الا بر داشته خواهد شد
استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه بیت بس کنیم و زیرکان را این بس است + بانگ زد گر دو
اگر دوده کس ست + انگشتری نگین زمرد که شب برا قلیچ خان علیحده شده ساده است اکنون
چنین بخاطر میرسد که خطاب و چنین قلیچ خان ست بداروغه جواهر خانه بگوید که مهر کن طلبیده تمام
خطاب وکنده بخان مذکور رساند رقعه ۹۷ - خیلکه روح الله خان بآن فدوی فرستاده بود
باطوار بمطالعه درآمده امور تشفی نشد نقشه بر طبق نوشته خود بفرستید استدعای بجای کمی
عبدالله خان کرده بی آنکه کاری از ظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور
بر سر کار است عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از و کار دست بسته
بگیرد تا این رعایت گرانی نکند و کاری که بجای راو دلیپ درخواست کرده اگر پیش از رسیدن در او
این قلعه چرا میگرفت در جلدوی آن چنین رعایت چرا داشت حالانکه خود رسیده دلیپ را چه رو ماند

[illegible]

اگر بخاطر او یا تفضل محض رقعہ ۹۸- امیر خان امسال ڈالی نذر بدیہ فرستادہ چنانکہ اکثر چیزہا اضلاع
برآمد نویسید کہ زود ر نہ و دار سال میداشتہ باشد اگرچہ درکار نیست فدوی حرص قانع نیست ببدل رفتن
اسباب معاش + انچہ با درکار داریم اکثری درکار نیست + رقعہ ۹۹- آن فدوی را عزہا آنکہ امیرخان
در گذشت اگرچہ مارا ہم باید گذشت ع تا نفس باقیست راہِ زندگی ہموار نیست + آن فدوی بدار
دار السلطنۃ لاہور کہ برادر اوست بنویسید کہ اموال آن میر در بجد و کد تمام کہ نقیر و قطمیر و دانی درمی
بلکہ پرکاہی فروگذاشت نشود ضبط نماید و از خارج نیز بتقید ہرچہ تمامتر خبر گرفتہ و از تیغم و لحقہ بامید
و بیم استفسار کردہ ہرچہ باید در قید خود آرد کہ این عبارت چہ شخصی را کہ خلیفہ وقت بصلاح یا
فساد رعایتی افزون از حد شرع نماید حق مومنین پامال کردہ باشد در ایام حیات او بہ پاس
خاطرش این معصیت برخود گرفتہ بودیم اکنون چرا باز نگیریم بیت گفتگو بسیار شد خامش شدم
مسئلہ بسیار گفتم دم زدم رقعہ ۱۰۰- محمد خان را صد اسپ اضافہ مرحمت شدہ آن فدوی بہ بخشی الملک
حکم رساند کہ در دیوان تسلیمات بکناند و مخلص خان در باب عنایت دیوان بناظم خواہد نوشت کرم خان
ہرچہ کرد نسبت خواہد کرد رقعہ ۱۰۱- سرپیچ لمبی بہ پسر محمد امین خان دادیم بہ صاحب جمع جواہر خانہ حکم رساند
کہ دو سہ پا بقیمت مناسب آخر زر بنظر بگذرانند اگرچہ ضابطہ نیست ہیچ بتخصیصکہ از چہار ہزاری منصب
کم داشتہ باشد عنایت شود اما چون طفل ست برای دلجوئی چنین عطا مضائقہ ندارد اعلیحضرت ہم
بہ پسر صادق خان بخشی بخشیدہ بودند وقتیکہ بسن تمیز رسد و بزرگ شد آن بستن آن نہی فرمود رقعہ ۱۰۲-
فدوی درگاہ حسین علیخان با فرزند زادہ معز الدین بہادر بہ ہمزدگی نمود و بے اجازت برخاستہ آمد
چنانچہ شاہزادہ گلہ او نوشتہ کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند تحمل
بسیار مرد را بیقدر + کمان چو تن بکشیدن دہد کبادہ شود + اعوذ باللہ من شرور انفسنا و من سیات
اعمالنا رقعہ ۱۰۳- انشائیکہ فرزند ارجمند بآن فدوی خلاص پیوند نوشتہ بودند بمطالعہ آمد

یعنی ہوتا ہے ۱۲ شدم دم زدن خاموش
ہونا دم زدم خاموش ہوا میں ۱۲
سن تمیز ۱۲ اور عہد جوانی سے ۱۲
پناہ لیتا ہوں میں طرف خدا کے برائیوں سے اپنی ذات کی اور برائیوں سے اپنے کاموں کی ۱۲

برای تتمه جاگیر خجسته اختر که بسیار دوست میدارند داشته عاکرده اند محال تجویز باید کرد وجهة تسلی
چیزی بایشان نوشت رقعه ۱۰۴ آن فدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید کم
خوب باشد اول اینکه صاحب نوشت دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب زیاده گویا روح الله
خان همراه داده بودیم با خان مذکور هیچ سلوک میکرد گویا از شیعه اوست با وجود آدمیت مراتب
او و کم منصبی و جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور بشان حرفهای تلخ و تند
میگفت که او پیش مردم خجل و سبک میشد چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته
بجای دور دست رود با قتل شاه بهادر با خبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر جامع
آن مخلص زین مراتب جمع باشد چه مضائقه والا بودن او در رکاب ولی رقعه ۱۰۵ فدوی با
اخلاص زمانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که همین بود خلافت مقرر وضع نمود و طلب سپاه بسیار
شده جائیکه اینقدر مناصب نامناسب و مواجب بموجب بدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود اینهمه
انعامات و رعایت بیجا بظهور رسید چرا نباشد حافظ قرآن اند و فاضل بقرآن فی الاتینه رتبه بیرا هم یاوند از ندو تقسیم
این گاهی سهواً هم بیخوانند بیت چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا دیوان با هم
مجهول است و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بنیت رقعه ۱۰۶ با اخلاص
ابوالوفا عرض کرد که اسباب جابجا نمازخانه مستعمل و فرسوده شده دیگر کارخانجات تیار باشد و همین کارخانه
تیار داشتنی منظور نشود از مسلمانی بعید است بخانسامان رود حکم رساند که هرچه در کار
باشد باظهار داروغه سرانجام نماید ع حیف صد حیف که ما دیر خبردار شدیم رقعه ۱۰۷ فقیر بیشتر
بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود که این هم سر پا باشد و اکثر اقوال و افعال و که یکی از
دفتوح ست خلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المال ست هرچه بکسی هدیه دهد حلال است و
اگر از محصول چیزی ده که بفتوای علمای ملت و مشورت امرای شهر ملک و دولت برای خود اختیار نموده از

صرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بر روی تیغ پر دیال چه طور حرام تو انگفت چه جشن و
به پرسید اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول خود کند و الا انچه مبتدعان را که ز خود چیزی را
یعنی تابع نفس ۱۲ یعنی جواب ۱۲ مسلمان ۱۲
بنسبت شرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله ذنبه سست نه همیان مبتدعان را در مجلس راه
نمی داد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز
مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا والتسلیم رقعه ۱۸ فدوی
با اخلاص گلس فتح الله خان بحال نوشته اند با وقت رخصت خان مذکور رسیده ایم که صحبت این فضول با
پادشاهزاده بر آر نخواهد آمد اما چه کنیم ما را بطور ما نمیگذارند و در ادای مطلب خود ابرام میکنند بایکهزار و پانصدی
ذات فتح الله خان و سه صد سوار تا بینان کم باید کرد و سیاهه می باید طرفی خطاب بهادر بدیه فرزندی دوم
داده حسب الحکم با آن زیاده گو نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد و که مرشدزاده را از خود آزرده کند
و بالقای منت کلفت خدمت فروشی که وضع سفله ذیلان نه رسم مردان جان نثار ناموس دوست است
همین پور دلی نعمت را سر گران نماید بایستی با این وسیله نیز که رضای ما بدست آوردی بالتماس
ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی مافات کند چه بیست این اشاره در حق او بدهد و با دشاهزاده
جو چیز کہ فوت ہو چکی ۱۲
عرضداشت کند این قلعه هم ان شاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما ذکر سقتای شیطان همتا صفدر
نقش
بخان فیروز جنگ برای استمزاج آن سزاوار سرزنگ تاکید نویسید که پیش از وست برود دست جبار
بندد عمر و آخرین مبارک بنده الیست رقعه ۱۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و
چنانچه باید از عهده آن بر نیامد نا کرده کار ست و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و لکی مراتب متعینه باید نمود
اگرچه من بیت طلیم سیح پیرم و گشته و گم کرده راه + ابو نصر خان در لاهور هنگامه بر پا کرده است
مردم آن شهر را بجان آورده مگر سر عافیت او بیچاره و یا ملک رای ملک بیده مراتب و بخشی نویسنده
بطلبید و آخر روز نافرود آید عرض رسانند تا نمی منصب هم تا آن هوش را فرو ده آید فرو باید نواخت
یعنی منصب سے کم کردیں تا کہ اپنے ہوش میں آجائے ۱۲

له غفر الله ذنبه
خدمت فروشی اظہار خدمت کرنا
کام کسی سے نکلنا یا خدمت اپنی مخدوم پر جتانا
ناموس دوست یعنی جان بچانا

فرق خود را از چوب بست + بیرون نهند چون قدم کجروی زراه + زبردست خان سپاهی و در کار پادشاهی بی
از پدر در دار السلطنة لاهور عمل خود کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب ساخته
حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین بزنگار و خلعت مهربانی برای او علیحده بکنایه ع که مزد و رخوشدل کند
کار بیش + رقعه ۱۱ - فدوی با خلاص کام بخش معامله نافهم را انجانه محمد اعظم شاه باید برد و استغفار نموده با هم
صفا داد ع دنیا متاعیست که از بود نبود + رقعه ۱۱ - مقرب خان که بتسخیر بر تاله مامور شده حسب الحکم باید
دستگیر کردن پی میند را او باید نوشت و تاکید نمود و رفتن خان مذکور بر سر آن در چه وقت که آن سیه بخت با
غرور رحمت داد از راهبری نیا برنزاع با قوم برگی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترقیم نمود غالب که برود تا بر
نو آن بی راه رو ظلم آزار را باید مکافات کند استغفر الله او چه کند هر چه میکند حق میکند و تخم های کرده
رساند رقعه ۱۲ ۱۱ - آن فدوی فرد و ابناغ برود و گلدسته تفرج بدست آید و مردم چپلی امروز چه از ساز
و چه خیر آن که همراه او خواهند بود و در استرضای خاطر او کوشیده سر در پی سر در خواهند افزود ع
چون ز نوشتی همه چیز از تو گشت رقعه ۱۳ ۱۱ - فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را به استقبال
باید رفت و با مرا کراسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رساند رقعه ۱۴ ۱۱ - فدوی درگاه مخلص خان
بیمارست برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال باید پرسید این مردم غنیمت اند سلیقه
عرض واعلی حضرت را بسیار خوش می آمد حاصل آنست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد خدا
شفا دهد و پسر آن امروز تیار مده کجاست و در چه کار او را رابطه او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند
سپاره حفظ کرده بود نشود که فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه جنجی که پادشاهزاده محمد
کام بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن آن
فدوی است مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند و چه تشکستها که برای درستی کار خود نمیکنند
اگر گرفتن راه‌ای بیجاپور و کشایش قلعه از و تواند شد چه به ازین والا سردار خان هم کهنه عمل است

بدنیست باشد رقعہ ۱۱۵ - فدوی درگاه فردا ملازمت بادشاهزادهٔ عالم بهادر مقررست بخشی الملک
ومردم دیگر را با فوج خود تا بہ آستقبال باید رفت و بآئین گزین آورده چشم ما روشن ساخت خوشا
وقتی وخرم روزگارے + که پایهٔ برخوردار وصل یارے + رقعہ ۱۱۶ فدوی با اخلاص دستخط دیوان بخشی
کہ عین باد رکار نیست این علت را ازمیان باید برداشت همه معتبری عنایت الله خان کفایت میکند باقتضا
باحسب المسطور همه پر پروانه زاید ست تولی ست مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد
بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان را تا که انفصال قضیهٔ ماضی ودیگر مردم کشمیر نشود
کمی معلوم مصرع کلوخ انداز را پاداش سنگ ست + الحمد لله که جنجی فتح شده دار انا مرد و گر بخت گرفتش
هم چندان کار نبود اما یا اغماض کهنه عمالان از دست فتادچندی دیگر و کان سر و شد لی شان گرم
ماند با آنها باید گفت که بخورید دنیا را اشپل زانکه شما را بخورد رقعہ ۱۱۷ فدوی بارگاه این قدر
تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه راه راست نهی این امر و شرع نیامده و مرتبه ولایت خود
دارد چرا پیه کلواد و اشتر تو عمل نمیکند و ما را و خود را زبان زد مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم
باشد اما او هم چه کند که این هم باختیار خود نیست شعر بخت و دولت بزور بازو نیست + تا نه بخشد خدا
بخشنده + اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقع دولت خانه دار الخلافت
از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای آبگینه یا و حیاض و تربیت نهالات و انهار توجه مفرط
بود تا ایام اقامت دار الخلافت این مسافر نیز برآنها نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود در
در نزهت و شادمانی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا می باید هر روز یکبار خود رفت و کما
مقید ترمیم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارکه
و صاحب آباد و اعز آباد و نور باڑی و سرہند باڑی که تعلق مشیرهٔ عزیز القدر دارد
وغیر با لقید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این رقتی تا حال اتفاق بیوتات کالمعاینه شده

بزنگار دیل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پایین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش
بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضداشت کند تا حقائق با حسن وجوه معلوم شود زیاده
صورت شکست و ریخت بر آن ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابهٔ دل نکردیم و بهچو اطفال عمر بلهو و لعب
باختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب + فآهاً ثم آهاً ثم آهاً + رباعی افسوس که عمر در رفت و هوشیاری نیست
دردا که امید خویشتن داری نیست + گفتم که چو بیدار شوم روز بود + هیهات که روز رفت و بیداری نیست
قید مدعی که خلاف شرع است آنها را از دست این بندربانی باید داد و بقاضی القضاة رجوع کرد تا
موافق شریعت غرا فیصل و حجت و میل بر کسی نرود الحمد لله قاضی استدین ست صالح و متقی چشم
بر این آن ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد و دارضو الحکم القاضی شجاعت خان ناظم
صوبه احمد آباد باضافه هزاری و هزار سوار سرفراز شده باو باید نوشت فدانقدر با که دیده جز و بیست
کار کلی هنوز در قدرت است + اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی ست و در تنبیه مفسدان
واستمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه بلند تر ازین
مرتقی خواهد گشت نظم نردبان این جهان یا دنیست + عاقبت زین نردبان افتادنیست + هر که بالا
تر رود ابله تر ست + استخوانش خورد تر خواهد شکست + رقعه ۱۰ شجاعت خان در گذشت انا لله
و انا الیه راجعون آدم کاروان بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز
باید کرد و کسی بجای خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار نفرمایند
و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد دیوان داد و بالله التوفیق والیه الرشاد و درین مقدمه بهتر از
خیراندیش خان دیگر کسی نیست امیگویند که چشمانش از کار رفته باری او را یا دیگری را مقرر نماید و صفوی
الله خان بزنامیت مقدمه ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته و بال اندیشی باقل
ندارد بیت حیف بر این دانش و آگهی او + کور شد دیده حق بین او + در باب دینداری تحقیق

۵۲ تمنا ہے اس سبب سے جو ہمارے دل میں [illegible] ترقی آئندہ کی امید ہے

۵۵ شجاعت خان [illegible] انا للہ و انا الیہ راجعون [illegible] ہم خدا کے ہیں اور اسی کی طرف پھرنے والے ہیں [illegible]

حق از دست دادن چه معنی دارد و از ینجاست که گفته اند قاضی و این تحقیقات متعصب باید
کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکنند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نزده و احتیاط را
غالب را منظور ندارد و ازین قسم مردم بیشتر هم کم بودند درین وقت که ایمان ضعیف و شیطان قویست
خود کجا رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود و هزار سوار از تابینان او کم باید کرد
وکیل هم چشم نمائی نمود حلم ما کارها برهم میکند حق ست ع راست نباید خواجگی بر بندگی رقعه ۱۲۰ امر روح
الله خان درخواست مهر در احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است تا از سر رشته
کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدنیت ضبط
شده و یافته بعرض رساند آنچه خالصه مقرر شود برای امین و کروری تعیین نماید و آنچه جاگیر وار
باید پروانه بدهد و هنگام ضرور جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه در کار شود بفرستد باید نوشت
و سزاولی تعیین نمود که بیلداران با خزانه باو برسانند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند
حواله وکیل باید کرد و باو خط خود منظوری نموده باید فرستاد بل حرف اخیر بهتر این مردان جماعت
نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشند همه فوتی برای آوردن مطلب خود بود از درون
شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد فرد از اختلاط چسپان بیگانه کی شود خویش
هر چند جامه تنگ سنگ جزو بدن نگردد رقعه ۱۲۱ ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن
توپخانه تعیین ساخته روح الله خان را درین کار مسترد نموده اگرچه انهم کار پادشاهیست اما بخان مذکور
بنگارد که بفتح قلعه توپها را بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی آنها معتبر نشمارد و طرح
قلعه مورچال فرستاده او بنظر آمد همیکه برای مورچال مقرر کرده است خوبست و به چندین وجوه
بر اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم می شود که آنطرف ظاهرا زمین سنگلاخ
باشد نقب زدن متعذر خواهد بود و باید دو سه دمدمه سرکوب بپا کرد تا از تصادم ضرب توپها

تزلزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد و بزودی این عقیده کشائیش با بد فرمان هم درین ماده بفرستیم وآنچه باید بدستخط خود و مزید تاکید مینویسیم بیت بامیدها چنین شاخ شاخ + بداریم چشم کشائیش فراخ + استغفر الله استغفر الله رقعه ۱۲۲ - از اظهار او فرستاده سوانح نگار لشکر فرزند زاده معلوم شد که شکر الله خان باوجود نزدیک بودن واردشدن غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سوای نیکو کسان را به تنبیه آنها فرستاده بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیده با انتشاع محرز و ممتنع نمیگردد برین ممنوع قصاص به دارد از انجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسانی چیزهای بسیار بر خانه زادان تربیت کرده تهمی بندند باید که آن فدوی بدیوان برنگارد که هم مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲۳ - الفتح الله خان بنویسید که حسن خدمت بتفصیل از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل نکند و باز زده کردن سرگرده مارا سرگردان نماید رقعه ۱۲۴ - سیمند خان فدویکه مشعر خرابی جاگیر خود بسبب ها و نی دزدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر درآمد التماس مامور شدن معمور خان بگوشمالی آن سیه شقاوت نشان کرده آحسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار است خلعت الصمد خود را با جمعیت شایسته بآن طرف بفرستد رقعه ۱۲۵ - سید سعد الله مکرر خطوط بما فرستاده و اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار ربند رسورت را تغیر باید کرد و خلعت حکیم اشرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه یومیه قوت دل بخشید بسید باید نوشت که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بفتوای آیه کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه در حقیقت ظالم اند دخل ننموده باشد هر چند این طائفه بغیر ظالم نباشد به نفس خود ظالم است در هر ورق مستدعی بودن خود بدعا موت فی الله والمودة اند حق است فی هذا الموت حیات این نیاز مند درگاه بی نیاز هم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی

بالصالحین در دار دو در معنی قبل لقایة الانبیاء والاولیاء اجمعین صحبتها بجامی آرد اگرچه فضلای
حضور برکات عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود و آن معرفت آگاه بر تحقیق خود نگار دوالسلام
رقعه ۱۲۶ - تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بدبخت کوکه محمد کام بخش خود آن فدوی را
معلوم شده باشد چون تنبیه آن و جدا کردن بادشاهزادهٔ نادان ضرور بود کریم و بر سر آن بس
القرین آنچه آوردنی بود آورد یم و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا و صحبت سفله چوا نگشت
نماید نقصان + گرم سوزد بدن و سرکند جامه سیاه + بشومی هم صحبتی او بادشاهزاده هم گمراه
اند چند چیله اگر در خیمه اش به تیاقداری باید نشانند و از حال و خبر باید داد رقعه ۱۲۷ - خانجهان
بهادر باین جیتی و ل مثل کهنه عمالان درین مهم سستی پیش گرفت هرگاه از حضور تاکید شدید
خواست که تلافی مافات نماید نتوانست اینهمه خرابی بی اخلاصی است چون نباشد که بدتر ازین
عمل زشت عمل دیگر نیست ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت
و ایمائی ازین مقوله هم کرد تا چشم واشود و تنبیه پیدا گردد اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قوی
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک بطور خود میگزارد که این کس گوش بحق و حقیقت دارد
الهی زبند نفس بهائم مارا و تبعیت و میران نظم مهربانی دید و آن لطف نخست + آنکه کردی
گمرهان را باز جست + هم دعا از تو اجابت هم ز تو + ایمنی از تو مهابت هم ز تو + رقعه ۱۲۸
امیر الامرا درگذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود انا لله و انا الیه راجعون مطالبه هم دارد بیوتات
آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت که تبقید تمام بضبط آرند و از مردم او بزود رگرفتگی
هر قسم که میسر آید مبلغها بادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فهمیده میگویند بشرط نیاید حذر رعایتها
کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانید دیگری هم درین باب گفته ایم اما بگمان
روایت قبیله دار او نوبت ثانی آن فدوی باین مر مامور گردید یقین که بیهده بفرمضیه خود دیرایستی

و تندرستی ظاهر خواهد کرد و امان الله خان هم برای این کار نیست متعین باید کرد و مراتب بعرض
(یعنی اس صوبہ کی دیوانی ۱۲)
رسانید که اضافه داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر هم هست نسبت باو بعمل می آید رقعه ۱۲۹
این کار یوسف خان مقرر شده مجوز آن مخلص هم خوب است اما سپاهی ست حقیقت عملداری او
معلوم نیست بر آن فدوی هر چه منکشف باشد عرض نماید برای دیوانی برهان پور شخصی دیانتدار مطلب است
الاهم فالاهم رقعه ۱۳۰ اکرم خان در چه کار است باوجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف
از چه راه اولی تر ازین چیست بیت حج رب البیت مردانه بود ٭ حج زیارت کردن خانه بود
اللّٰهم ارزقنا خیرا رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزند زاده بهادر باید گرفت اما بیشتر وکیل ایشان را گفت که
بدون عرض نفرستاده باشند والسلام رقعه ۱۳۲ مرشد قلیخان ضابطه است و خالی از دین
هم نیست این کار را اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بپرسد مقدمه کم
فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قولناشناسان و باش تعین
(ہوشیار کرنا ۱۲)
باید کرد خان بهادر حمید چه طور است این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصة ظلمی نشود اما
(بیاسے مجہول ۱۲)
زانجا که ملک بی سیاست نمیماند و ریاست بی سیاست راست نمی آید بعضی جاها احکام موافق الوقت بغلبه
نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله بپرسد الحمد لله که نیت خود بخیر است شاید که نگیرد انما الاعمال
بالنیات حدیث صحیح ست و بسر حد تواتر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبد الرحیم رحلت کرد دنیادار
متقی بود از جگرداری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم
(محنت و مشقت ۱۲)
خیلی خوش طرح ست در جواب عرض کرد که نام این را به انداز طرح است پرسیدم چیست گفت رافضی
کش فرمودیم که در سرکار والاهم سه چهار همین طرح و نام تیار سازند از کمر برآورده نذر کرد عرض
کرد که تا آنها تیار شوند این تیار حضور سرکار باشد و رفته آداب بجا آورد احوال پسران او
معروض دارد با عنایت الله خان بگوید که او هم عرض نماید تا بقدر هر یک رعایت کرده شود رقعه ۱۳۴

(حاشیہ)
ل مجوز نو اولی [illegible] برادر [illegible] سے اسم مفعول بمعنی تجویز کیا ہوا ۱۲ ٢ الاہم فالاہم کا حاصل یہ کہ مشکل و مشکل ہے ۱۲ ٣ حرمین شریفین فاسے [illegible] کے [illegible] مضاف الیہ و حرم بزرگ [illegible] مدینہ منورہ سے ۱۲ ٤ اللّٰهم [illegible] روزی کر ہماری نیکی کر ۱۲ ٥ [illegible] طرف [illegible]
مرشد قلی خان
٦ انما الاعمال [illegible] [illegible] نیتوں پر [illegible] انسان کی [illegible] ۱۲ ٧ رحلت [illegible] کرنا ۱۲

خانجهان بهادر درگذشت انا لله وانا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل ست تا بکجا بر دو پیچ
درین ایام صوبه داری دکن میخواست و بچه دل گرمی آرزوی آن میکرد آری کار نفس بتر ازین ست نظم
کشتن این کار عقل و هوش نیست + شیر باطن سخره خرگوش نیست + عالمی را لقمه کرد و درکشید + معده
اش نعره زنان هل من مزید + دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست + کو بدریاها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز + کم نگردد سوزش آن خلق سوز + سنگها و کافران سنگدل + اندر
آیند اندران خوار و خجل + هم نگردد ساکن از چندین غذا + تا ز حق آید مر او را این ندا + سیر گشتی
(یعنی کافر نوکی ۱۲)
سیر گوید نی هنوز + اینت آتش اینت تابش اینت سوز + چون قدم بر وی نهاد از لامکان + آنگه او ساکن
شود از کن فکان + چونکه جزو دوزخست این نفس ما + طبع کل دارد همیشه جزوها + این قدم حق
را بود کو را کشد + غیر حق خود کی کمان او کشد + قوتی خواهم ز حق دریا شگاف + تا بسوزن بر کنم
این کوه قاف + او تعالی توفیق کرامت کند و ازین بیره روزیها بخشد بحرمت محمد و آل محمد علیهم
الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه نصرت جنگ بآن مرزا بیدان فرستاده بود بمطالعه درآمد برای
(ذوالفقار خان ۱۲)
داود خان نوشته است و در و اظهار خدمتگزاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت و تا
فتح قلعه امید وار داشت بعد از ان نشاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان [illegible]
(نباید ۱۲)
ندارد و دیگر برای مصالح قلعه گیری به تربیت خان حکم رساند که هر چه ضرور باشد بفرستد و بقلعه
داران آن طرف نیز بنگارد و کالات توپخانه از جزائر و [illegible] جنگی و گوله و باروت بلشکر خان نصرت جنگ
برساند الحکم لله الواحد القهار بفضل الله من یشاء رقعه ۱۳۶ از عریضه سپهدار خان واضح شد که
نی مهابت پسر سید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات هزار سوار تا بنیان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر
(لمهابت خان ۱۲) (ز نا بزدار ۱۲)
و اسپ و فیل رسالت باید کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده واندرا ازین مژده مسرور ساخته و فیل را
هم اگر [illegible] باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ پنج زنجیر فیل برای فرزندزاده بهادر بر آورده ایم دف

[Marginal notes:]
[illegible] ۱۲
[illegible]
۷ وہاں نوشت وہی که ... چیز اپنے کل کی طرف مائل ہوتی ... ۱۲ [illegible] کوہ قاف بسوزن بر کندن ... بہت مشکل کام کو آسانی سے ... انجام دینے سے ۱۲ ... یکتا اور ... ایسا جاننا ہے ۱۲

زنجیر از آن میان خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه[1] هم عنایت شده
جواهر خان خبر بگیرد رقعه ۱۳۸ - سوانح نگار روز به دست در باب سیدی مبارک چیزها نوشته اند اصلی وارد یا
ندارد خود را در اصحاب تدین میکشد از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه دار اکبر آباد
خوب سر انجام شده است گوپال سنگه را هم در باب اعانت و باید نوشت و نجابت خان گور تسلی نامه قلمی ساخت
چنار تا بکجا عیب مفلسی پوشد رقعه ۱۳۹ - هنگامه که بر اهتمام خان مردم گذشت از غفلت همین مردم
سست رو نباید داد دل پشت و کمر آنها پچوپے توهی باید شکست هیچ آدم متدین خبردار کجا باهم سیدی اسپان
متوجہ تنبیہ ہونا ۱۲
را چنان فربه کرده اصطبل[2] را خوی و نق داده بود که گفتن است نمی آید اللهم اغفره و ارحمه[3] انت خیر الراحمین
بسیف خان در باب تنبیه مفسدان تاکید نویسید مساعدت هم مرحمت شده محل انتظار نماند و الاهم فالاهم
موافقت ۱۲
رقعه ۱۴۰ همین پور علاقه رفت برای اضافه پسر چارین نوشته اند ظاهر اسواران رفیع القدر زیاده اندراید
باید کرد و افزونی ذات خورد و بزرگ صورت نمی بندد پاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد
میان صفوی خان و هندو صحبت برابر نیست هذان[4] خصمان اختصموا فی ربهم الآیة تهدیدی بهند و باید
یعنی موافقت نہیں ہے ۱۲ ڈرانا ۱۲
نوشت رقعه ۱۴۱ روح الله خان بآن صنع زرها ادا کرد این مشرف[5] الدار خواهد باین وشق جانه
هضم کند غلط است زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصبدار را در حضور استعداد آن نباشد وکیل را
نشانده همین وقت مبلغ بادشاهی بگیرد و اشرفیهای مال النصیب همین پا باقی نکند اعلی حضرت[6] طاب
ثراه برای جرمانه تقلیب بسیار میکردند فوراً چیلها شهر ید و شد بالیقین نموده زرها را المعروض وصول
می آوردند یاد داریم که روزی از جعفر خان و ارایا میکه منصب وزارت سرفرازی نداشت در غسلخانه
نشانده اشرفیها گرفته بودند خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم بتعلق داشت
بدشده و ایذا او لمزار و کمر نسبت آنحضرت براو نامهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان باهم صفائی
داروغه را از خان مذکور ستانده دولها دهانند رقعه ۱۴۲ - پیشکار صدر الصدور مستحقین را که بحضور می آرد گرضی

[1] علاقہ جس سے زرہ ستا وہ حیرتیہ خنجر اور تلوار میں لٹکانے کیواسطے
باندی تھی چنانچہ آم ورنی کی تلوار وغیرہ
بڑے قیمتی قیمتی علاقے ہوتے ہیں ۱۲
[2] اصطبل الف کے زیر اور زبر اور
طاء کے پیش کے زیر او رستا ہو صدہ کے
جگہ جس میں گھوڑے بندھتے ہیں ۱۲ [3] اللهم آخر ترجمہ
یا اللہ بخش دے اسکو
[illegible]

درمیان دارد منع کنند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۱۴ امروز تربیت خان برای دو منگلبائی
که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دست هیچ مرصّع سونچان مذکور باید گفت یا نگر
عمرے در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اند ندیده اند که این جماعت درین هر صفت مستثنیٰ
که چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسد خیمه مرصّع بر سلسله خاطر و دیگری کار بادشاهی هر
شد چواهر خان خواهد رسانید منه الامداد والتائید اما آینده در حق منگلبائیان چنین عرض نخواهد
کرد و اگر کسے کار بادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت بادشاهی بتقدیم خواهد نمود
بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرفراز و
دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۱۵ تربیت خان هنوز محتاج تربیت ست زیرا که بیرا احتشام قلعجات
گرفته است ازخارج بسمع رسیده که از ده حساب یکی نداده سوانح نگار زیانکار چه میکند او را خود
برای همین مقرر نموده شد این جماعت بنا بر اغراض نفسانی کارهای عمده بادشاهی برهم میکنند و روی خود
سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینماید قلعچهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ نگاه داشتن علیسوی خان
از چه رواست اگر از اول خبر شود هرگز تا باینجا نرسد لیکن علاج گیرا این برآورده بیرون انداختن
کار ازین جاگیری ناشی دارد باید داد و ظاهر او شکر سنجان مذکور حسب الحکم تهیه باید نوشت که این
صورت چرا با معنی بوقوع آمد و نتیجه روی کار ندیده نظر نداشت طلب احتشام که نخواهد رسید و غلّه قلعجات
نخواهد بود دزدان بیرون مردان غالب خواهند آمد آنوقت تنها کجا خواهند آمد تا بو چیان اگر طاقت گرفته گردد
کار را غنیمت دانسته ایم که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کار ربطی ولی نعمت
که فی الحقیقت کار خداست برهم نمودن به بندگی و دریوزه حق مردم مجاهد پایمال کردن که در ضمن آن
تقویت کفار خسروان مال ست آئین که ام مؤمن نمک حلال است بهر حال فیضی لوصول طلب از تامی
احتشام گرفته نفر ستد و در صورت خلاف آن سزای نافرمانان معاونان بدبنیان بر خود لازم داند

[illegible]

ان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۵ امین دیانتی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر
شده رفته بود چه کرده ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد + قوت مقاومت هم نبوده چه کنند
ناچار است اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد اگر تنخواه نمیداد نه آمدن خود میداد و ندیا و هم از طرف خود تا کی
نویسد رقعه ۱۴۶ مهابت خان حیدرآبادی ناظم لاهور درگذشت و غیر از نبیره که پدرش بحضور
پدر رحلت کرده وارثه دیگر ندارد دیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال او بهوشیاری و دیانت
تمام ضبط نماید که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران گماشته‌های خلیفه اند به مستحقین و ضعفا
و دیگران رادران نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ امر رحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود
و دامن جامه آنقدر دراز داشت که بانظر می آید پنجم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوتاه
عقل و فکر کند آن قدر باد بگوید که دامن پیشتر که در حضور مقرر است همانقدر داشته باشد و الا در اعلی
در فیلخانه نگذارد و مردم را باید که الفت بالباس ساده و پرکار داشته باشد زینت تکلف خاصه زنانست
و بهانهامی زیبد و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸
اکه باین مخدوم این کارخانه همرنگی دیگر گرفت و آبدارخانه هم آب و تابی نیست بهوشیاری و چیزی بی از دو اعلی
آنست که هر وقت همه جا کارخانجات عهده خود شیشه های رنگ آراسته دارند تا وقت کار تجرائی آنها ظاهر شود
و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها را هویدا گردد و همه مردم بینندگان شان و دولت خداداد ما معلوم
کنند و رونق و شکوه او معائنه نموده ناتوان بنیان پست گردند همه‌ها دعوی فقر و این مهابت
حقا که بحساب ناصواب رساله باب عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافت
مهابت خان صادر شده جواب نوشته نوکر هیچ باید الشکر لله و المنه رقعه ۱۴۹ فدوی درگاه وزارت
خان عبدالرحمن درگذشت به دیوانی مالوه چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشند رگهنا
سعد الله خانی را چنانی که برای مهمات دیوانی بود میگفت که سرکار والا کسی باید فرمود

کہ جوہر کاردانی و دماغ معاملہ آرائی داشتہ باشد نہ علیل غرض رقعہ ۱۵ آن فدوی مدار المہام حسب الحکم قضا جریان فرزند عالیجاہ قلمی نماید کہ از نوشتہ نیکنام خان بعرض رسید کہ شما ہر سہ ایشان دیوان قدیم خود را برآورده فہم و ذکا ئے بسیار دارید مختار ید حالا با فضائل خان میر بادی مرزا کاظم عنایت اللہ خان را واسطہ المطالب ایشان کردیم بیاد داشتہ باشند کہ کوکلتاش خان در حین نظامت دکن روح اللہ خان ہنگام صوبہ داری حیدرآباد مصدر بعضے امور نامناسب شدہ بودند مصلحۃً چندی معاف داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت با نہا در ساختیم از زبان اعلیٰ حضرت شنیده ایم کہ عرش آشیانی اکبر بادشاہ روزے بیمیر مودند کہ ٹوڈرمل برائے تدبیر و قطع امور ملکی و مالی شعور تمام دارد اما غرور نخوت ہم دارد ابوالفضل را و بر بیہوده شکایت گونہ آغاز کرد جواب یافت کہ نواختہ را انیتوان انداخت لہذا با آدم کار ناچار ناچار باید ساخت فرد

رحم بر جرم بیند و نان برقرار میدارد رقعہ ۱۵ خان فیروز جنگ کار خود را تمام گذاشت با وجود یکہ فرزند زاده از بیجاپور آمده بدیدنش نرفتہ روانہ دربار شد و لفظ سپہ سالار کہ مینویسید از نوشتہ وکیل معلوم شده یا خبر غیبت درین ماده نہ فرمان رفتہ نہ گفتہ ایم بنماید کہ منصب سپہ سالار از کجا پیدا کرد رقعہ ۱۵ محمد باقر داروغہ کچہری دیوانی در گذشت و تسکار خان از زبان مردم عوام است روز سواری شنیدیم کہ این بہ نسبت او مردم چہ قدر بد میگفتند مکرر گفتیم کہ او را از نظارت یا این از صدارت باز آید سود نکرد و جزای اعمال حق است خود بہتر میداند کہ بر سر آن رفتہ چہ گذشت و بر سر این رفتنی چہ خواہد رفت نفس اماره نمیگذارد کہ آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبیٰ بردارد و گرنہ ہمہ میدانند ظلم کردن بدست فقیران و در دن ظلیم بدتر از آن گرسنہ را خدمت دادن غربا را کشتن است و دیده و دانستہ از عہده باز پرس آخرت کہ در سنگ ست برآمدن مشکل چہ جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما خدمت نباید داد ع داد داد از دست غفلت داد داد غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانے

لسنا

چیده بد روشنی متهم گردیده بر آوردنش ضرورت نیست مردم انتهاصو ...بسته زبان
و مردم شهوت اند جهلای مبتذل مزاج مختل و اقوال باطل دارند ایمان کو و اسلام کجا رقعه ۱۵ اعلیحضرت
تتمه طلب در سرکار والا و ارند التماس تنخواه بر پرگنه لودهی کرده اند باید نوشت یا کیل گفت که تتمه
ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه در حساب مطالبه نقدی و قیمت جواهر وغیره آن محسوب خواهد شد
سود اسودا گرانه نیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر بادشاهزادها و امرا موقوف نمیدادند
در عصر ما همه ضابطهای ضابطه شد بعضی اوقات عمدة الملک بجا خود میگفتند که ما یکبار به پیر چگا
گلهای ما سور شده ایم اگر کسی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محبت و تردد ما را خواهند دید و ...
زبانی هرکاره بالفظ بعرض والا رسیده بود در شولا که از عرایض منهیان معروض شده که غنیم لئیم بر
ذوالفقار خان هجوم آورده رسید نمیگذارد و عرصه بر خان مذکور تنگ کرده کمک طلب اکم والانام
عمدة الملک عز اصدار یافت که کمک به پسر خود را زود رساند چون در رسیدن و ایصال توقف شد
بخط انور صادر گشت که ایشان خود را عاشق پسر میگفتند حالا که پسر در عرصه تنگ است در زود شتافتن
تساهل چرا مدعی شدن دیگر و در دعوی دق برآمدن دیگرست ع دیگر بجو و مناز که ترکی تمام شد رقعه ۱۵
فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه دانی و شتر الف لسانی
در حق او شهیرست با وجود این همه اهانت منصبداران بادشاهی روا میدارد و قول سعدی یاد نمی رود بیت
من و تو هر دو خواجه تاشانیم بنده بارگاه سلطانیم عجب عجب از مقولات سعد الله خان است که الف قد
قلم و نون شکل دوات دیوان که بصفات ملکی آراسته نباشد دو لیست قلم و دوات پیش نهاده یا تیزر
با تصویری از نقش عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم واند و باعتقاد خود نوکر درگاه والا
تیغ همچشم خود شمارد و داشتیا زیکه بیابد مراعات آن را نامرعی ندارد رقعه ۱۵ فرزندزاده محمد عظیم مرا
عرض کرده اند که پرگنه لشکر پور جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود تا ایشان بدیر بسیار این خیرخواهی ...

درخاطر گذشته اگر شاه ایمای بین مطلب بان فرزندزاده کرده اند چه مضائقه الا ازین خیالات درگذرد
که اخلاصو لی فی ای فوایدلی زاو ایش عز در بنده را شاید کهی بالله تعالی وکیلا و انا ادعوان یرحم
کلهم ویقلبهم ظلا ظلیلا رقعه ۱۵۶ خبر مرگ مخلص خان شنیده باشد از شرافت انسانی در جوهر خدادادی
و همه دانی او خط بر سیاه ستم رضی الله عنه این وارم گشته ارشاد اید بسیار دارد و فواید شش پاینده
دل وانا و چشم بینا کو شخصی شکایت گوشه پیش گفته بود که این مرد کسی را بهتر از خود نمیداند جواب دادیم که بهتر
از خود کسی را نمی باید رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ رقعه ۱۵۷ خان فیروز جنگ بگرگ
من میخواستیم برای عیادت آن والتخواه خود بیائیم اما چه رو و کدام نظر مشاهده نمائیم لهذا سعادتخان را فرستادیم تا بچشم ببیند و اظهار مافی الضمیر کند از میوه های نورس بچه اینجا بهم میرسد انگور ست اما طبیب
یونانی برای آن عمده مخلصان مزاج دان مضر میگویند لهذا برخود هم ناگوار کردیم انشاءالله تعالی
بعد صحت کامل و شفاء عاجل یکجا میخوریم فردیا رب این آرزوی من چه خوش ست + تو بدان
آرزو مرا برسان + رقعه ۱۵۸ خان فیروز جنگ بگرنگ من تفریق فوج لااعلاجست فدوی زاده
زود بحضور کرامت گنجور بفرستد که بانعامات وارادت امتیاز یافته باز پیش آن دو تنخواه خواهد رسید
فرد هان مشو نومید چون واقف نه از اسرار غیب + باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور + فرد
اینچه دل زفکر آن میوه چنت بیم هجر بود + آخر از بیمهری گردون با هم ساختیم رقعه ۱۵۹ خان فیروز
جنگ بگرنگ من الحمدلله دوره قلبی نیست بیت گر دور مینی و با منی پیش + در پیش منی و بی منی در
مینی - از احوال شما روزی کمتر اطلاع میداده باشد تا که مواصلت صوری دست دهد خانه زاد
عنایت الله خان را ندیده ایم جای و خالی ست ع شاخ گل هرجا که میروید هم گل ست + رقعات
بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰ نصرت جنگ بیدرنگ من اول این ملک دو مملو
از اهل فرنگی بود در پیشان متغلب انه تصرف اینها را آورده اند ایشان را منهمک و مستهلک ملذات نفسانی

مایم را اگر محبت کی زیادتی کی وجہ سے
کمو بیمار دیکھنے کی تاب نہ لا سکیں گے
فردا ناگوار ہو چیز کہ طبیعت کے خلاف ہو
طبیبوں نے کہا ہے کہ انگور ہے جو کہ
بیمار کی اس کا کھانا چھوڑ دیا ہے
ستے کمال محبت اور اشتیاق کی جگہ
مین محبت کو مشغول کرنا ۱۲

مستغرق امور دنیای دنی دیده فرصت از دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند هرچه کرده بودند
مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمکحرامی که با ولی نعمتان نموده بودند
از نوکری خود دیدند سیوا و غیره نیز با تها سلوک بد نموده ندامت در یاب کنونکه دولت هست بدست
کاین دولت و ملک بیرون و دست بدست رقعه ۶۱ ولایت زرخیز بدست این کافر حربی خواهیم
راگذاریم و تغافل از امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین نگر نخوانده ایم
یا سلیقه ملک گیری و منصب اسیری نداریم رقعه ۶۲ خان نصرت جنگ را و دلیپ و غیره متعینان
خود را برا التفت خان پیش پادشاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است و دست آنها
اگر کوتاه باشد در کار خللی نشود فیها که بعضها بارآنها می بیجا بیک کمان تیر می اندازند و می فهمند
که خود را نشانه تیر وبال آخرت میسازند ابیات گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل
مشو فرد صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را + که سر بکوه و بیابان تو داده ما را + العاقبة بالعافیة۔
رقعه ۶۳ نصرت جنگ بے پروا رنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود و تمام همت مصروف همین کار شد
الحمد لله صورت یافت آخر چیکه درین سفر خیریت اثر شده و میشود مدار آن بر خزانه هندوستان است
سبلتها کلی طلب طلبداران شده و میشود در کرناتک و فیها قدیم عظیم بسیار شنیده میشود زمینداران
بیجاپور که اصل ست بتغلب و تصرف است نبیره سیوا پدر سیوا جهنمی ست ملکش ظاهر چندان استحکام
ندارد و حاصلش نگفته سیدی مسعود خان متعهد نی هفتاد هشتاد لک این ست چرا در تصرف او باشد
حقیقت ملک و تدبیر انتزاع از و وا ز نائب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا اغماض و تغافل رود
رقعه ۶۴ خان نصرت جنگ من ربایک تیمار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که از نیها تواضع
از نیها از اول تا آخر نمی آید و سیفا کاین در گرفتن و دادن باک ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن
بخل نمیخواهد خلاف امر بیست سوار سیدایم روز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد از به سر نیده ها خدا چه

خواهد شد فرد فکر رشته تلخ دارد جمعهٔ اطفال را + عشرت امروز بی اندیشهٔ فردا خوش است + بهر حال از ارباب
ذوی الاعتبار را همه حال هراسان و ترسان باید بود هر لحظه الحفظ والامان باید گفت رقعات بنام میرزا
صدرالدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعه ۱۶۵ میرزا بخشی محمد ابراهیم نجابت ندیم بمنصب هزاری
و دوصد در دیوان تسلیمات بکناند رقعه ۱۶۶ میرزا بخشی محمد ابراهیم نجابت ندیم بمنصب هزاری و دوصد و
پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای دو هزار روپیه بپوشش بیگم سرمایهٔ عز و افتخار اندوخته حسب الحکم
مشعر این عطایا یادونگار دو ممن عقاد اصلح فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار
دارالخلافه شاهجهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از اراده گوشه گزینی و استعفا
منصب نوشته است هر گاه گوشهٔ خاطر اقدس را که منظور نظر خاص و پرورده لطفهاست با دسپرده
باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد در صورت مبالغه البته منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت را
درجه پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه در ماهه که دوازده هزار سالانه میشود نقد مقرر خواهد گشت
رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید برادر این حرف چند درست کنید شاه عالیجاه عرض نموده
که کسی دشمن جانی من است حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نگذاشت با کسی دشمنی نیست
و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان بر نظام چهول بچهول ایلی سے خود فکر کرد بیا از حال خود
چرا غافل آید و مقدمه موت خود دهانست کالموت قریب من شراک النعل و اقرب من حبل الورید هاے
های افسوس بیت گهی تر دست و گاهی زدل گاهی زبانم + سبب بیدست پیروی العمر بیسم کر
داناتم + اگر مناسب دانند بعالیجاه بسپارم و اگر کدورتی باشد صفا دهم نادرانیت این فانی خیانت
ملکند هر چه بخاطر رسد بنگارد یا عرض نماید رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان بروز ابو الوفا حاضر بود
که درویشی ساده دل آمده چیزی برائے عیال خواست گفتیم فقیر را بعیال چه کار فقیر دل بریده و گریبان
دریده میباید مردم فقیر فقیر میگویند نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد فرد جهان آئینه دهم ست آئینه

صورت پریشانش نفس کج واز تقلیداند ومیگویند للهی + اللهم نبهنا عن نوم الغافلین آمین امین آمین
رقعہ ۱۷۰ ہدایت کیش واخلاص اندیش از اسلام آوردن خیلی برخود مینازد و بحساب ست حال
اولین وحضور چنین و نارسائی مزاج دو مین درآنجا با عالیجاه چنان فهمیده باید گفت قطعه بخششی خیر
با زمانه بساز + ورنه خود را نشانه ساختست + زیرکان زمانه میگویند + زیرکی با زمانه ساختنست
خداگوش شنوا وبینا دهاد والسلام علی اهل الرشد والسداد سلوکی که این کورسکان با بادشاهزاده
کردند کیفیت وشنیده باشید چه کنیم خود کرده را درمان نیست وما بطبق عن الفضل این نمکحرامان حکم کرده
دگونه اجازت دستگیر کردن داده ایم معلوم نبود که این بیدینان آنقدر جرأت بهم رسانیده اند که بحضور
بادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت بآن سعادت مند نمود خوب یار باقی
باقی انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکم تمام فرزند عالیجاه نوشته زود بیار علی بیگ
به مهدی حسن بیگ برادران کار چکله کوره ارعایت خویشی فصل اجبل تغیر نشد وسکنه آنجا تواتر فریاد
میکنند وسر بر زمین میزنند ومیگویند ع اگر توئی نه‌یی داد زور داد ی هست + آخر الدواء الکی
این چکله از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد وعوض نخواهند یافت زمین سخت وآسمان دور ودیوان
رامیان حصه جاگیر ورعایا وعامل این گفته گفته اند دیوانی کردن آسان واین بودن مشکل در
بعضی محالات حصه سپاه شما زور ظالمان ست آدم خداترس وآبادان کار چیده فهمیده ملیز
فکر سنجیده زود تعین نمایند که از روز جزا پرسے الذمه ما وشما شویم عاملان خویش وبیاد دیوان واقع
نگاران ابنا جنس امین وفوجدار نباشد رقعہ ۱۷۱ هدایت الله زبیر رقم بگوید که این رباعی
دریاضیکه بباد شاهزاده محمد کام بخش مرحمت میشود بخط خوب بنویسد رباعی آتش بدود
خویش در خرمن خویش + من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش + کس دشمن من نیست
منم دشمن خویش + اے وای من و دست من و دامن خویش رقعہ ۱۷۲ امیر جلال الدین که

از شاه عالیجاه جدا شده ظاهر اهمشیره زاده همت خان است که مجتبی نام بود و سید زاده کریم النسبت صحیح النسب است چرا بر آوردند از وکیلان پرسد رقعه ۱۴۳ نوشته معتمد خان وحی نیست که خواه نخواه بران عمل توان کرد و بندو بست ازین چیز یا میرود بهر حال چون او خود بخود بیزار است مستعفی شده بنویسید که بدیوانی اکبرآباد آمده خبردار باشد رقعه ۱۴۴ اسدخان و پسرش بحضور نوشته اند که بادشاهزاده بحمایت رانای حربی کمر بسته اند و میخواهند که بقلعه در آیند چنانچه یکروز بهمین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند اما از مینداران مردود از خبرداری بندهای بادشاهی نتوانست از قلعه بر آید و ایشان را برد و تاخیر در فتح قلعه بهمین سبب است حسب الحکم درباب مخالفت بادشاهزاده و مفتوح ساختن قلعه با تهنا باید نوشت و مکرر بقلم آورده حواله یار علی بیگ نمود که بڈاک بفرستند شود کرهشتن بادشاهزاده مرحوم و مغفور بمخالفت پیوند دکار بادشاهی بهم شود فرد حقوق خدمت صد ساله لعبت اطفال است + به کشوریکه درو کودکان خدا وندند + شریف مکه و بندر و سادات بسیار ه شده هر سال برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای مستحقین است بجهت او فکری بجا باید نمود که بآن جماعت برسد و دست این متلف حق ایشان نرسد بسبو داگر از عمده و مالداران و تجار بندر مبارک آن سمت از طرف خود بنویسید که اگر بطوری معرفت آنها مبلغ باهل استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی منحصر اظهار و شهرت نذر سرکار والا هم نیست مطلب بخوشنودی ارواح مطهره حضرات و جناب صل و علی حبیب اوست صلی الله علیه وسلم و در صدور یکه ایشم متعذر باشد چرا مستحقان این ملک نباید رسانید که در همه مقامات جلوه او سبحانه اظهر است نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات بنام اسدخان رقعه ۱۴۵ امین پور خلافت محمد معظم شاه بهادر بنویسید بلکه عرضداشت کنند که تجویز خدمت فوجداری جلال آباد بشیخ کریم الله بسیار بجا شد بپرورش سپاهی و هم

[illegible]

متصدی از احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب او چیست برنگار و از خارج بعرض رسید
که وکیل منصب دار یکه و صدی که در کشمیر جاگیر دارد بنا بر تقیه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن میخواهد
کچهری دیوانی از دلی رجوع داد برعایت وطن دار حق آن منصب دار از ان کشمیری بی پیر می
داند درین صورت جهلا اگر عذر جهالت و بیعقلی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالما را چه عذر
ست مکرر باو از ملتب گفته ایم و باز میگوییم که بارها در احقاق حق و رفع تعدی متعدی درو بیدگی
هیچ یکی از فرزندان نیست تا بدیگری چه رسد هیچ مرجع هر امیر که مرحمت شده غیر از روز مبارک
یکشنبه نه بیند و به جان اکتفا کنید و از خود نسازد در رقعه ۷۶ بفرزند عزیز بهادر زمان بنویسید که دنیا
رفت و آخرت آمدنی شد چیزیکه یادگار خواهد ماند و بکار خواهد آمد و همراه بغار گور خواهد رفت همین امور
خیر که عبارت از باقیات صالحات ست امروز خود را فردای رفتگان باید دانست عاقل آنست
که وقت حال را که بین الماضی والاستقبال ست غنیمت داند و از امر خیر و صلاح آنچه تواند فوراً بعمل آرد
وحال را رفته و آینده را شده پندارد زیرا که حال را روی در رفتن ست و آینده را روی در آمدن
فرد سعدیا هر روز پند مردم + میگوید و خود نمیکند گوش رقعه ۷۷ فدوی با اخلاص که بدیده
او فرستادیم و بجهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او افزودیم ظاهر بر نخوت و پندار افزوده قدر خود را
کم کرد استغفر الله لازم آنست که لوازم اعتذار و استغفار بر خود واجب شمرده بدیده نصرت
جنگ بدو و عذرها بخواهد و خود را از زمره پیشدستان پدرش انگارد و واقعه کانه کهنه
فراموش نسازد نظم هیچ آنکه شیر مردی چیست + شیر مرد زمانه دانی کیست + آنکه با دشمنان تواند
ساخت + وانکه با دوستان تواند زیست رقعه ۷۸ بفرزند عالیجاه عرضداشت کند ایشان استشفا
تفقد اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که سید سعد الله در پیش نوشته باشد بنویسد که عبدالله
بیدل درین مقام دو مصراع دلچسپ گفته فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در

اکرم الاکرمین زیاده تر بخشش کرنیوالا سب بخشش کرنیوالوں کا ۱۲ احقاق الحق احقاق حق ثابت کرنا حق کا اور رفع تعدی دور کرنا ظلم کا ۱۲ متعدی ظالم

حق بهر استقبال می آید + بنام عبد القاسم خان که بخطاب ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد
امیر خان بامیر خان مخاطب شده داروغه خواصان آنحضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس
ولطیفه های حسب حال و بموقع بعرض میرسانید صادر شد رقعه باعظم شاه باید نوشت که
حسن یافت و جوهر شعور ایشانیم زیاده با آنکه بیچاره تا چند مجال تاب در دمند خواهد ماند
دارد و تلافی حق مواجب ناخوشنودی خالق ست شنیده اند که فضل سرشار حضرت آمرزگار
چه قدر عفو جرایم بیشمار عاصیان بکرد امیدوار باید بود خدا خاطر از کینه دیرینه و غبار پیشینه
بردارند و آن ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد مشمول عواطف گردانید تو از شما ایشان
و بهر آن روز بید دیدند دنیا گذشتنی و گذاشتنی است لهذا با همه کس ساختنی ع ناکرده گناه
در جهان کیست بگو + کلمه غریب از زبان میان عبد اللطیف قدس سره الشریف یاد داریم که خدا
ناترس را در مزاج راه دادن و دزدی حق را از در راندن بدترین گناهان است حقیقی زبان
عاصی پر معاصی اثری بخشاد زیاده بدین چه باید نوشت که نباید نوشت رقعه حسب الحکم آنکه
سرفراز خان عبد اللطیف خان هرگاه برای سلام عمدة الملک مدار المهام بیایند ایشان اگر سوار
اسپ باشند بعد سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان بروند و اگر بر پالکی سوار باشند بعد الامر
مختار است و اگر بر فیل باشند برابر راه بروند و اگر متکلم شوند جواب بدهند والا در اکاته
از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان و رایان هند و دیگران علیک نقل شقه شاه عالم بهادر
که بافضل خان صادر کرده بودند بکمال خان و گذشت بوکیل باید نوشت که بعرض رسانند
احوال مسعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان حسن عمل هر یک سپاند
از حضور پر نور هر گاه لایق این کار دانند مقرر نمایند کشمیری در این صوبه نیست که مقرر کنیم
عنایت الله خان که اهتمی شده اضافه این شان البته عمل کار فرمایی خواهد بود و وصول شد فی

نیست پرگنه از جمع می افتد و رعایا ویران میگردند و نمیباید باین چه بگوشش میخورد که اگر بجای
(بمنصب موجب ... بوزن برابر ... ۱۲)
یک روپیه یک دو بیه بیارد منظور نیست تغیر بتغیر در کارها خوف الهی ودواهمها زیر پای دنشاهی
شرط است دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار فرماید میر مستقضیا در یوفی باشد و دیگر هر که اعتما
(تمام هر نظام ۱۲)
بر عمل او باشد برده جاگیر برای ظلم و اخذ و اجر عمال نگرفته ایم
(گرفتن یا کشیدن ۱۲ جمع عامل ۱۲)

خاتم المطبع

بعد حمد منشی کائنات و نعت سر دفتر موجودات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات مخفی مباد که درین هنگام میمنت انجام انشای دلپذیری و منشات بی نظیری موسوم به رقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که بحکم کلام الملوک ملوک الکلام سرآمد کلام سخنوران و در ته التاج بلاغت و بیان ست در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور بسر پرستی عالیجناب معلی القاب رای بهادر منشی پراگ نراین صاحب بهارگو مالک مطبع دام اقباله باهتمام منشی بهگوان دیال صاحب بماه دسمبر ۱۹۱۵ع بار دوازدهم زیور طبع گرفته ضیای اختتام پذیرفت

قطعه تاریخ طبع سابق از مورخ باکمال سخنور کامل منشی بهگوان دیال صاحب عاقل مصحح مطبع هذا

ناثرِ بی عدیل عالمگیر	که کلامش عجب دلاویز است
خوب املا نمود این انشا	فرحت آمیز و هم طرب خیز است
بهر تاریخ طبع او عاقل	گفت انشای بهجت انگیز است

۲۶۷۱

رقعات قتیل - جسمین سلیس عبارت مطابق تکلم اہل زبان ہی مصنفہ مرزا محمد حسین قتیل تخلص -

رقعات ابوالفضل - علامی وزیر اکبر بادشاہ -

پنجرقعہ - مصنفہ ارادتخان واضح اور مشہور پنجرقعہ ظہوری ہے پورے حاشیہ پر دو شرح ہین -

ا - شرح - از عبد الرزاق مینی -

ب - شرح - از مولوی عبد الاحد -

رقعات بیدل - مصنفہ مرزا عبد القادر بیدل -

رقعات لچھمی نراین - مصنفہ منشی لچھمی نراین -

رقعات مظہری - سلیس عبارت کے رقعے مصنفہ شیخ محمد صادق -

رقعات امان اللہ حسینی

رقعات نظامیہ

رقعات گلستان حکمت - از مولوی عبد الغفور ہزاروی

پنجرقعہ ولایت - مصنفہ سید ولایت حسین -

رقعات فیض آگین - مصنفہ منشی نند کشور -

رقعات نامی - مع تقریظات تصنیف مولوی حکیم الدین ہیڈ ماسٹر اسکول -

دستور المکتوبات - گلزار ولایت از ولایت حسین -

دستور الصبیان - از مصنفہ منشی نوندھ راے -

فیاض دلبستان - مکاتیب ہین از منشی ولایت حسین -

سلک سلسل - مصنفہ منشی چندکا پرشاد -

لذة الافہام - مصنفہ منشی سید محمد علیخان عرف نواب دولہ دہلوی -

کشایش نامہ - مع فرہنگ لغات تصنیف منشی راج -

توقیعات کسریٰ - دستور العمل خسرو بیہ نوشیروان مصنفہ و مدونہ مرزا جلال الدین طباطبائی -

ابوالفضل - ہرسہ دفتر محشی تحشی مولوی بادیعلی اشک از ابوالفضل -

رسائل طغرا - مع رقعات طغرای مشہدی -

حسن عشق - عبارت متین ہی کہ جسمین کتخدائی حسن عشق مین زور عبارت آرائی دکھایا ہے رتبہ نثاری کا بڑھایا ہی مصنفہ نعمت خان علی -

مینا بازار - رنگین عبارت مصنفہ ارادتخان واضح -

شرح مینا بازار - نادر شرح ہی از مولوی امام بخش صہبائی دہلوی -

سہ نثر ظہوری - مع مقدمات ثلثہ ظہوری مشہور نثر ہی از ملا نور الدین ظہوری ترشیزی -

شرح سہ نثر ظہوری - نثر از مولانا محمد سعد اللہ -

شبنم شاداب - از ملا طغرائے تفرشی بڑے رتبہ کی انشا ہی جکو مولوی بادے علی اشک نے تصنیف فرمایا اسکے ساتھ فرہنگ اسکے لغات کی منظم کی -

کلیات سہ نثر - مرزا اسد اللہ خان غالب

دہلوی محبین نثر

۱- نثر پنج آہنگ

۲- نثر دستنبو

۳- نثر مہر نیمروز

مظہر العجائب - فقرات و الفاظ صفات ہر شے کے جو کار آمد انشا نگاران ہے مصنفہ مرزا محمد حسن قتیل

تاج المدائح - رنگین فقرات صفات میں بہت عمدہ کتاب ہے از جلوہ نمائی طبیعت وقاد منشی انوار حسین تسلیم سوانی -

مفتاح الصفات - فقرات صفاتیہ از منشی رام نراین -

صفات کائنات - بے مثل کتاب ہے اسمیں سب اساتذہ کی نثروں سے فقرات صفت ہر شے موجودہ کائنات کو انتخاب کر کے ایک گنجینہ مرتب کیا ہر صفت کے ساتھ اول اساتذہ کے فقرات لکھکر پھر مصنف نے اپنے فقرات لکھے ہیں شائقین انشا نگار کے واسطے یہ کتاب بمنزلہ ایک استاد کے ہے مولفہ سیالکوٹی مل وارستہ -

صحیفہ شاہی - جسمیں تمہید القاب و آداب خاتمہ عربی فارسی اشعار ہر قسم کے جنکا استعمال منشیوں کیواسطے ضرور ہے جدا جدا اول میں مرتب ہیں یہ وہ کتاب ہے کہ ملا حسین واعظ نے واسطے شاہزادے کے تدوین فرمائی نہایت صفائی سے چھپی -

کتب انشات و انتخاب درس مبتدیان اردو

انشاے خرد افروز - رقعات و عرائض و پروانہ نویسی وغیرہ کا طریق آموزی مصنفہ منشی فخر الدین -

انشاے مادھو رام - اردو میں پورا ترجمہ -

انشاے بہار بےخزاں - رنگین عبارت مسجع مصنفہ مولوی غلام امام شہید -

انشاے دلربا - مصنفہ منشی ریوتی پرشاد -

انشاے سرور - بہت عمدہ انشا ہے جسکی بول چال کا لطف موافق محاورہ اردو ہے از مرزا رجب علی بیگ سرور صاحب فسانہ عجائب مرتبہ سید میر احمد -

رقعات اردو - ہر قسم مراتب کے رقعے مولفہ منشی عطا علی تخلص خاک -

دستور الصبیان - اردو -

حلواے بے دود - دستور العمل نیک چلنی کے مع حکایات از حکیم محمد حسین -

عود ہندی - رقعات چکیدہ خامہ حضرت نجم الدولہ مرزا اسد اللہ خان غالب دہلوی - سلیس عبارت موافق روزمرہ بول چال اردوے معلی کے مرتبہ چودھری عبد الغفور -

29-1-20			
		١٧٠٤م	

رقعات عالمگیری

DATE	NO	DATE	NO
	[illegible]		
29/1/70	[illegible]		